

## هفتاد و یکمین سالگرد

## «۱۶ آذر، روز دانشجو»

## را گرامی می‌داریم

☀ ما چه می‌گوئیم؟ ۶۶

☀ سرسختن - چگونگی برون رفت جنبش دانشجویی از رکود

☀ دموکراسی و آزادی ۹۷

☀ سرمقاله - جنگ بی پایان رژیم نژادپرست اسرائیل با مردم فلسطین

☀ عاشورا و مکتب حسین ۲۱

☀ سخن روز - لایحه بودجه ۱۴۰۴ دولت چهاردهم

☀ تفسیر سوره شوری ۱۸

☀ تیتر اول - در حاشیه گفتگوی آبراهیمیان در رابطه با

☀ فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه ۱۹

آگاهی، آزادی و برابری

# چگونه امکان برون‌رفت جنبش دانشجویی از «پژمردگی و رکود و انسداد فعالیت‌های سیاسی

## دو ساله گذشته ممکن می‌باشد؟»

سرخ سخن

می‌گردد، نیروهای مبارز مجرب و سازمانده دانشجویی از دانشگاه به صورت طبیعی خارج و یا اخراج شوند.

پر پیداست که این خلأ ادواری علاوه بر اینکه باعث می‌شود که «جنبش دانشجویی نتواند به صورت مستقل از حرکت‌های سیاسی - اجتماعی جامعه ایران، حرکت سیاسی و اجتماعی داشته‌باشد». دنباله‌روی‌های جنبش دانشجویی از جناح‌های درونی حکومت در قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ و جنبش سبز سال ۸۸ و دنباله‌روی این جنبش از خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ خود دلیل واضح این امر می‌باشد. بی شک اگر جنبش دانشجویی مانند جنبش معلمان می‌توانست از «پایه ثابت دینامیک» برخوردار بشود، همزمان می‌توانست به صورت مستمر و شکست‌ناپذیر

قبل از هر چیز مقدماتاً لازم به ذکر است که هر گونه راه حل جهت برون‌رفت جنبش دانشجو از رکود دو ساله گذشته، «در گرو تحول درونی و دینامیک خود جنبش دانشجویی است» به بیان دیگر، «هر گونه حرکت بیرون از جنبش دانشجویی توسط گروه‌های سیاسی خارج‌نشین یا داخل کشور در راستای تحول مکانیکی (نه دینامیکی) جنبش دانشجویی امری شکست خورده می‌باشد. زیرا در تحلیل نهایی جنبش دانشجویی که برآمده از جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران و سازنده آینده این کشور می‌باشند، برآمده از قشرهای گوناگون مردم ایران و در ارتباط تنگاتنگ با خواست‌های جامعه تکوین پیدا کرده‌اند و پیشاهنگ مبارزه با امپریالیسم و استبداد در طول ۸۳ سال (از شهریور ۲۰ الی الان) بوده‌اند» بدون تردید همین پراتیک ۸۳ سال برای جنبش دانشجویی کافی است تا جنبش دانشجویی را به صورت یک پدیده دینامیک (نه پدیده استاتیک وابسته به حرکت‌های خارجی) درآورد.

یکی از عوامل اساسی رکود و پژمردگی دو سال گذشته جنبش دانشجویی آن است که حرکت دینامیک جنبش دانشجویی هنوز بعد از ۸۳ سال پراتیک و پراکسیس مستمر نتوانسته نهادینه بشود و هنوز صورت سیالی دارد»، در نتیجه همین «خلأ پایه ثابت مستمر دینامیک» باعث شده که رکود و بحران در این جنبش امری طبیعی بشود. آنچنانکه می‌توان دآوری کرد که به‌طور میانگین «سیکل دوران رکود و بحران چهار ساله می‌باشد» که البته باز خود این سیکل چهار ساله رکود و بحران باعث

و بدون اینکه وارد دوران بحران و رکود و پژمردگی بشود، حرکت رو به جلو سیاسی - اجتماعی داشته باشد و می‌توانست «به صورت مستقل موتور حرکت‌های اجتماعی و هدایت‌گر آنها بشود» بنابراین، این سیکل بحران و رکود چهار ساله، تا زمانی که کنش‌گران جنبش دانشجویی نتوانند توسط بازسازی و واسازی پیوسته و مستمر، دوباره صاحب نیروهای سازمان‌گر و هدایت‌گر و تئوری‌ساز بشوند، پیوسته و علی‌الادامه خواهد داشت.

فراموش نکنیم که آنچه شرایط را برای شروع رکود و بحران‌های سیکلی جنبش دانشجویی (به خصوص در ۴۵ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی) فراهم ساخته، «سرکوب‌های هولناک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» لازم به ذکر است که خود سرکوب‌های هولناک رژیم مطلقه فقهاتی «علت تکوین بحران‌های سیکلی جنبش دانشجویی نبوده است» بلکه این سرکوب‌ها تنها «شرایط» تکوین این بحران‌ها و رکودهای سیکلی را فراهم کرده‌اند. برای مثال سرکوب هولناک بهار ۵۹، تحت عنوان به اصطلاح انقلاب فرهنگی توسط خمینی و حواریونش، بسترساز رکود و بحران بیش از ۱۴ ساله جنبش دانشجویی (از سال ۶۲ تا خرداد ۷۶) گردید و یا سرکوب هولناک قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی بستر شکل‌گیری بحران و رکود ده ساله (از تیرماه ۷۸ تا خردادماه ۸۸) گردید. و باز سرکوب هولناک تابستان ۸۸ جنبش دانشجویی و جنبش

سبز توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که تا عاشورای ۸۸ یا دی‌ماه ۸۸ ادامه داشت) شرایط برای رکود و بحران ۸ ساله (از دی‌ماه ۸۸ تا دی‌ماه ۹۶) فراهم ساخت، و بالاخره سرکوب هولناک خیزش ملی ۱۴۰۱، شرایط برای رکود و بحران فعلی جنبش دانشجویی را فراهم ساخته است.

باز هم تکرار می‌کنیم که هرگز در آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی نباید سرکوب دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مطلق کنیم، چرا که این امر باعث می‌گردد که جنبش دانشجویی در تحلیل نهایی نقش مبارزه خودش را نادیده بگیرد. برای فهم بیشتر این موضوع تنها کافی است که «مبارزه جنبش معلمان را با جنبش دانشجویان مقایسه کنیم. در آن صورت می‌توانیم داوری کنیم که مبارزه جنبش معلمان

**جنبش دانشجویی در این شرایط رکود و بحران و پژمردگی باید «تلاش کنند به جای دنباله‌روی از خیزش‌های توده‌وار و اتمیزه، و بدون برنامه، تاکتیک و استراتژی و بدون رهبری جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین، پرچم افتاده این خیزش‌ها را بردارند، و پرچم‌دار پیشرو (نه پیشاهنگ) حرکت آنها بشوند نه مانند دهه ۴۰ و ۵۰ و در دوره گفتمان جنبش چریکی به جای پرچم‌دار پیشرو، پرچم‌دار پیشاهنگ جدا از توده بشوند و چریک و ارتش خلقی را جایگزین جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بکنند».**

حداقل در دو دهه گذشته در فازهای صنفی - صنفی و صنفی - سیاسی و سیاسی - صنفی و حتی سیاسی - سیاسی صورت مستمر داشته و دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هرگز نتوانستند خلل و رکودی در حرکت آنها ایجاد کنند. علت و دلیل «ثبات مستمر» جنبش معلمان، همان دینامیسم حرکت و تشکیلات و سازماندهی و رهبری جمعی آنها می‌باشد. که این امر منهای اینکه آنها توانستند توسط آن جلو ضربات تشکیلاتی و سرکوب همه جانبه رژیم مطلقه فقهاتی را بگیرند، شرایط برای مبارزه با برنامه و تاکتیک و استراتژی مشخص آنها نیز فراهم کرد. همچنین این رویکرد جنبش معلمان باعث گردید که (به جز مدتی در دهه ۸۰ تا اوایل دهه ۹۰ که آنها دنباله‌رو اصلاح‌طلبان حکومتی بودند، در اوایل دهه ۹۰ (و از دولت روحانی) با فاصله‌گیری از اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف بنفش و سبز و سفید آن از رویکرد انطباقی خود فاصله گرفتند. و به رویکرد تطبیقی دست پیدا کنند. به‌علاوه پیوند با گروه‌های دیگر جنبش‌های دموکراتیک در رابطه افقی نه عمودی (مانند پیوند افقی با جنبش‌های بازنشستگان و کارگران و زنان و غیره) از دیگر دستاوردهای دیگر مهم این رویکرد جنبش معلمان بوده است.»

آسیب‌شناسی جنبش دانشجویی در چارچوب جنبش معلمان (به‌عنوان یک الگوی موفق جنبش‌های دموکراتیک) در این شرایط، از جمله

راه‌های کسب موفقیت جنبش دانشجویی خواهد بود. معنای دیگر این جمله این است که آسیب جدی جنبش دانشجویی که باعث گردیده که در گرداب بحران و رکودهای سیکلی بشوند، عبارتند از «فقدان هسته ثابت دینامیسم چه در عرصه سازمان‌گری و چه در عرصه رویکرد و چه در عرصه رهبری دینامیک جمعی می‌باشد». اوج فاجعه جنبش دانشجویی به‌خصوص در طول ۴۵ سال گذشته در آنجاست که «پس از سرکوب جنبش دانشجویی توسط رژیم مطلقه فقهاتی، به‌جای اینکه مانند جنبش کارگران و جنبش معلمان و غیره به موازات رسوب و رکود و بحران، شعار هجرت و فرار از کشور سر می‌دهند و مانند فرایند پسا سرکوب جنبش سبز اکثریت مهره‌های کلیدی جنبش دانشجویی اعم زن و مرد فرار را بر قرار ترجیح دادند و در کشورهای غرب جذب زندگی و عافیت‌طلبی شدند و خارج‌نشینی و عافیت‌طلبی، تحت عنوان فرار از ایران و تبعید در کشورهای غرب تعریف کردند» که البته بخشی از این عافیت‌طلب ان خارج‌نشینی یا به‌صورت حرفه‌ای و یا به‌صورت آماتور در خدمت «بوق‌های امپریالیستی» درآمدند و بخشی دیگر اصلاً فراموش کردند کشورشان یک روز ایران بوده است و از نام کشور و مردم ایران نفرت پیدا کردند و در این رابطه است که اگر داوری کنیم که فراریان خارج‌نشینی، عافیت‌طلب بزرگ‌ترین ضربه به جنبش دانشجویی زده‌اند، هیچ‌گونه اغراق نکرده‌ایم.

البته در خیزش ملی ۱۴۰۱ (برعکس جنبش سبز ۸۸) یکی از حسن‌های جنبش دانشجویی این بود که «شعار ماندن برای ساختن و مبارزه کردن، جایگزین شعار رفتن و خارج‌نشین شدن سر دادند.» حاصل این شعار کنش‌گران جنبش دانشجویی در خیزش ملی ۱۴۰۱، که «می‌مانیم تا بسازیم، نه می‌روییم، تا زندگی عافیت‌طلب غرب بکنیم» این خواهد بود که اکثر عناصر مبارز جنبش دانشجویی در کشور به‌مانند، تا در عرصه بحران و رکود و پژمردگی فعلی جنبش دانشجویی بتوانند ققنوس‌وار از آتش مبارزه خودشان، جنبش دانشجویی را بازتولید، بازسازی، واسازی و بهسازی کنند. کنش‌گران باقیمانده جنبش دانشجویی در کشور، در این شرایط باید بدانند که دیگر «جنبش دانشجویی نباید منتظر اعتلای یک خیزش ملی دیگر بنشینند، تا بتوانند با دنباله‌روی از آنها، حرکت و مبارزه خودشان را تعریف کنند».

جنبش دانشجویی در این شرایط رکود و بحران و پژمردگی باید «تلاش کنند به‌جای دنباله‌روی از خیزش‌های توده‌وار و اتمیزه، و بدون برنامه، تاکتیک و استراتژی و بدون رهبری جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین، پرچم افتاده این خیزش‌ها را بردارند، و پرچم‌دار پیشرو (نه پیشاهنگ) حرکت آنها بشوند نه مانند دهه ۴۰ و ۵۰ و در دوره گفتمان جنبش چریکی به‌جای پرچم‌دار پیشرو، پرچم‌دار پیشاهنگ جدا از توده بشوند و چریک و ارتش خلقی را جایگزین جامعه بزرگ

و رنگین کمان ایران بکنند». نکته‌ای که طرح آن خالی از عریضه نمی‌باشد، اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم در طول ۴۵ سال عمر خویش این ضعف محوری جنبش دانشجویی را که «قائم به ذات نیست، و پیوسته دنباله‌رو حرکت‌های جنبشی و خیزشی ملی است، می‌دانسته و می‌داند و می‌دانسته و می‌داند»، که «خلاً قائم به ذات جنبش دانشجویی، مولود خلأ نیروهای مجرب و سازمانده و رهبری دینامیک تکوین یافته از پایین و تئوری و استراتژی و تاکتیک جنبش دانشجویی است» لذا در جریان جنبش‌ها و خیزش‌های ملی (مانند خیزش ملی ۱۴۰۱) که جنبش دانشجویی به‌صورت سراسری شرکت داشتند، دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی، «تمام تلاش خودشان را جهت حذف و دستگیری نیروهای مجرب و سازمانده و برنامه‌ریز دانشجویی به کار می‌گیرند» و شرط آزادی از زندان (پس از دستگیری، آنچنانکه اکبر گنجی نیز می‌گفت) «رفتن به خارج از کشور می‌دانند».

باری، از آسیب‌های جدی دانشگاه‌های کشور و جامعه دانشجویی و کنش‌گران جامعه دانشجویی که توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اعمال شده است عبارتند از:

اولاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جهت نابودی جنبش دانشجویی تلاش کرده که آموزش در دانشگاه‌ها توسط کنکوری‌ها و هزینه‌های نجومی آن «طبقاتی» نماید و با طبقاتی کردن دانشگاه‌ها اکثریت دانشجویان خاستگاهی از قشر مرفه طبقه

متوسط شهری تا بالاتر از آن دارند. ثانیاً با «تکثرزدایی از دانشگاه‌ها و حذف تنوع و تکثر قومی و مذهبی و منطقه‌ای که پایه دینامیسم دانشجویان دانشگاه‌ها می‌باشد، قدرت پتانسیل بالقوه دانشجویان را نابود کرده است. ثالثاً مکانیزم بومی‌گزینی دانشجویان به‌خصوص از بعد از جنبش سبز توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بزرگ‌ترین آفتی است که «مانع از زندگی جمعی دانشجویان می‌شود». یادمان باشد که «خوابگاه‌های مخصوص دانشجویان شهرستانی که در طول ۸۳ سال حیات جنبش دانشجویی مهم‌ترین مرکز تجمع و زندگی جمعی دانشجویان برای تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی و تقسیم‌کار و پراتیک‌های اعتراضی و اعتصابی دانشجویان بوده است، توسط نفی زندگی جمعی دانشجویان از بین می‌رود». بر این مطلب بیافزاییم که ثقل قیام ۱۸ تیرماه ۷۸، هم خوابگاه امیرآباد دانشگاه تهران بود. علی‌هذا، به موازات بومی‌گزینی دانشجویان، دیگر نیازی به خوابگاه‌ها و مراکز تجمع دانشجویی وجود ندارد، زیرا هر زمانی که دانشجویان دانشگاه‌ها بومی بشوند، طبیعی است که خوابگاه آنها صورت فردی و آن‌هم خانه و خانواده خودشان می‌شود. بنابراین، از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که «بومی‌گزینی دانشجویان باعث زندگی انفرادی و لغو زندگی جمعی و رشد روحیه فردی در دانشجویان می‌گردد.»

رابعاً خالی شدن دانشگاه‌ها از نیروهای مبارز

با خاستگاه اردوگاه عظیم کار و زحمت، اعم از کارگری و کارمندی و طبقاتی شدن آموزش باعث می‌گردد که «دانشجویان حساسیت کمتری به مبارزه عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه اجتماعی یا دموکراسی داشته‌باشند و حداکثر مبارزه درون دانشگاه مانند نیمه دوم دهه ۹۰ به مطالبات صنفی - صنفی و یا صنفی - سیاسی خلاصه می‌شود.»

خامساً خود سرخوردگی دانشجویان از مبارزه در دانشگاه‌ها و روی آوردن به مبارزه انفرادی در بیرون از دانشگاه‌ها، یک آفت مهم دیگر کنش‌گران جامعه دانشجویی می‌باشد. در این رابطه کنش‌گران جامعه دانشجویی بدانند که «هر گونه مبارزه آنها از کانال دانشگاه عبور می‌کند». آنچنانکه مبارزه معلمان از مدرسه، کارگران از کارگاه و پرستاران از بیمارستان عبور می‌کند. گذار و نادیده گرفتن این سنگرهای مبارزه به معنای عبور کردن از مبارزه جمعی و اجتماعی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد. فراموش نکنیم که «عبور از سنگر دانشگاه و روی آوردن به مبارزه بیرونی هر قدر که رادیکال باشد، به‌خاطر فردگرا شدن مبارزه دانشجویی امری سکتاریستی می‌باشد». قابل‌ذکر است که بزرگ‌ترین ضربه دوران چریک‌گرایی دهه ۴۰ - ۵۰ «منفرد کردن دانشجویان از سنگر دانشگاه و کشیدن آنها به مبارزه مخفی و هسته‌های چریکی می‌باشد». یادمان باشد که «بیشترین هزینه مبارزه چریکی، جنبش دانشجویی پرداخت کرد.»

سادسا توجه داشته‌باشیم که مبارزه جنبش دانشجویی در محیط دانشگاه همیشه باید «صورت دو مؤلفه‌ای داشته‌باشد، که این دو مؤلفه عبارتند از: مؤلفه اعتراضی - اعتصابی و مؤلفه تظاهراتی یا خیابانی».

پروشن است که تک مؤلفه‌ای کردن مبارزه کنش‌گران دانشجویی امری ناقص می‌باشد. هیچ‌کدام از این دو مؤلفه «نباید مطلق بکنیم». اعتلا و تکامل هر مؤلفه «در گرو مؤلفه دیگری می‌باشد». لازمه وجود هر دو مؤلفه، وجود مبارزه در سنگر دانشگاه و تکیه بر حرکت جمعی دانشجویان می‌باشد. چرا که هرگز یک دست هر قدر هم که قوی باشد، صدا ندارد.

مورچگان را چو بود اتحاد / شیر ژیان را بدرانند پوست

بر این مطلب بیافزاییم که «در صورتی که دو مؤلفه مبارزه اعتصابی و خیابانی جدا از هم باشند، مبارزه محکوم به شکست خواهد بود». سابعاً پیوند دانشجویان با جنبش‌های دموکراتیک دیگر، از جنبش معلمان تا جنبش کارگران و جنبش زنان و بازنشستگان باید از کانال حرکت افقی جنبش دانشجویان باشد، نه عمودی. عنایت داشته‌باشیم که «جنبش دانشجویی و هر جنبش دموکراتیک دیگر حرکتی دو مؤلفه‌ای دارند:

الف - مؤلفه اول حرکت درونی جنبش در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و تئوریزه کردن حرکت و دستیابی به رهبری جمعی دینامیک درونی تکوین یافته از پایین جمعی می‌باشد.

ب - مؤلفه دوم پیوند با حرکت‌های بیرون از جنبش خود اعم از جنبش‌های دموکراتیک (مثل جنبش کارگران یا جنبش معلمان و زنان و غیره یا خیزش‌های ملی مثل خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ که جنبش دانشگاه تهران در پیوند با شاخه تهران آن خیزش ملی توانست شعار استراتژیک و گفتمان‌ساز: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا، را توده‌ای کنند». بیافزاییم که «لازمه مبارزه جنبش دانشجویی در سپهر دانشگاه و حرکت عمودی، داشتن برنامه و استراتژی و تاکتیک می‌باشد» این همه به ما نشان می‌دهد که «سپهر دانشگاه برای جنبش دانشجویی عرصه حیاتی است، و کنش‌گران جامعه دانشگاهی هرگز نباید آن را خالی کنند» زیرا سپهر دانشگاه «خاستگاه جنبش ضد استبدادی ۸۳ ساله دانشجویان ایران می‌باشد». عرصه‌ای که در روز سه شنبه ۱۶ آذر ۳۲ سه پیشرو بزرگ آن یعنی مصطفی بزرگ‌نیا، مهدی شریعت رضوی و احمد قندچی خون خود را در پای این مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی جنبش دانشجویی ریختند. جنبش دانشجویی در خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ نشان داد که «جنبش دانشجویی در چارچوب بدون شعار و تاکتیک و برنامه و سازماندهی و تشکل و استراتژی و گفتمان «شعار گفتمان‌ساز و استراتژیک تعیین کنند». همان شعاری که فصلی نو در سپهر مبارزه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران ایجاد کرد و به گفتمان دو دهه

اصلاح‌طلبان حکومتی پایان داد.

ثامناً اگر بخواهیم دوران کنش‌گری جنبش دانشجویی در عمر ۴۵ ساله رژیم مطلقه فقهاتی فرموله بکنیم، باید بگوییم «من‌های دهه خون بار ۶۰ که خمینی و حواریونش پس از یک‌سال در بهار ۵۹ برای تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی تحت عنوان کودتای فرهنگی سپهر دانشگاه را به خون کشیدن و چتری سیاه بر دانشگاه و آموزش و استاد و دانشجو حاکم کردند که تا خرداد ۷۶ حاکم بود» همان کودتای فرهنگی که خمینی برای فلج کردن جنبش دانشجو و برای خارج کردن جنبش دانشجو از سپهر دانشگاه، آن‌چنان کرد که خود او در تبیین مانیفست کودتای فرهنگی با همان ادبیات شکسته و پکسته‌اش گفت: «اگر دانشگاه، دانشگاه باشد، اگر دانشگاه واقعاً دانشگاه باشد، و دانشگاه اسلامی باشد، دانشگاه (باید) دانشگاه اسلامی و دانشگاه برای خود ملت باشد، والا همین ما در دانشگاه را باز کنیم و هر که می‌رود برود، شما مگر ندیده‌اید که آن وقت دانشگاه باز بود، چه فسادهایی بود.» از خرداد ۷۶ جنبش دانشجو ققنوس‌وار از خرمن آتشی که خمینی برای ۱۴ سال افروخته‌بود، خود را بازتولید کرد و «برای مدت دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) دنباله‌رو اصلاح‌طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش شدند و پس از آن در ابتدا به مبارزات درونی صنفی - سیاسی پرداختند، و پس از آن به دنباله‌روی از خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و

آبان‌ماه ۹۸ و ۱۴۰۱ پرداختند». البته به‌جز دهه نود، که جنبش دانشجویی از دوره رکود و خمود پسا سرکوب جنبش سبز، در چارچوب «شورای صنفی» مبارزه خود را به‌صورت صنفی انجام می‌دادند، در هیچ‌کدام از این فرایندهای گوناگون، جنبش دانشجویی نتوانست «مستقل از گروه‌های اجتماعی مبارزه خود را تعریف نماید». تاسعا در خصوص تعریف جوهر جنبش دانشجویی، حداقل در ۴۵ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باید بگوییم که «مبارزه جنبش دانشجویی در همه فازهای مبارزه‌اش جوهر ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه داشته است» و به‌صورت قاطع می‌توان داوری کرد که جنبش دانشجویی هرگز «مبارزه عدالت‌خواهانه نداشته و یا اگر هم داشته همیشه مغلوب مبارزه آزادی‌خواهانه بوده است». دلیل این امر هم آن است که آنچنانکه قبلاً هم اشاره کردیم، «خاستگاه جامعه دانشجویی به‌خصوص از بعد از سرکوب جنبش سبز، تغییر ترکیب طبقاتی پیدا کرد و بخش بزرگی از جامعه دانشجویی از قشر مرفه طبقه متوسط و بالاتر از طبقه متوسط شدند و تنها اقلیتی از آنها خواستگاه اردوگاه عظیم کار و زحمت اعم از کارگری و کارمندی دارند». مع‌الوصف، این همه باعث گردیده است که «امکان گرایش کنش‌گران جامعه دانشجویی ایران به مبارزه آزادی‌خواهانه بیشتر باشد، و برعکس شرایط برای گسترش مبارزه عدالت‌خواهانه کمتر گردد.» لازم به ذکر است که «گرایش گسترده کنش‌گران



جامعه دانشجویی در طول دو دهه (۷۶ تا ۹۶) به جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی، تنها به‌خاطر شعار «اصلاحات سیاسی» آنها بود و باز گرایش گسترده کنش‌گران جامعه دانشجویی به «خیزش ملی ۱۴۰۱» (نسبت به خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) به‌خاطر «جوهر ضد آپارتایدی و ضد استبدادی آن خیزش بود». فراموش نکنیم که در تحلیل نهایی، دو خیزش ملی دی‌ماه ۹۶، و آبان‌ماه ۹۸ «جوهری فقرستیزانه یا عدالت‌خواهانه داشتند».

عاشرا در خصوص حد فشارهای سرکوب کنش‌گران جنبش دانشجویی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای، لازم است که عنایت داشته‌باشیم، «حداقل از بعد از جنبش سبز ۸۸ که بدون تردید پایه اصلی جنبش سبز کنش‌گران جامعه دانشجویی بودند، به همین دلیل نوک پیکان سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای به‌سوی کنش‌گران جامعه دانشجویی بوده است» که از آن زمان الی الان، حزب پادگانی خامنه‌ای کوچک‌ترین تلاش برای سازماندهی، تجمع، انتشار بیانیه و هر گونه حتی کار علنی سیاسی - صنفی را با هزینه سنگین سرکوب می‌کنند و «نهادهای سرکوب‌گر امنیتی حزب پادگانی خامنه‌ای در دانشگاه نهادینه‌شده‌اند، و دانشگاه‌ها را به‌صورت پادگان درآورده‌اند»، بنابراین، هر گونه اعتراضات حتی سیاسی - صنفی و صنفی - سیاسی درون دانشگاه سر از دادگاه‌های انقلاب رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم در می‌آورد. سؤال مهمی که در این رابطه قابل طرح است اینکه: «آیا در این شرایط که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای یا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، فضای مبارزه برای کنش‌گران جامعه دانشگاهی ایران بسته‌اند، جنبش دانشجویی ایران باید به‌سمت مبارزه مخفی و یا ایجاد تشکیلات مخفی بروند؟»

پاسخ اجمالی ما به این سؤال «کاملاً منفی است» و «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برونی خود (چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران) پیوسته و علی‌الدوام، مخالف هر گونه مخفی کردن مبارزه کنش‌گران جامعه دانشجویی ایران بوده و هستیم» چرا که خیزش ملی ۱۴۰۱، و حرکت سیل جنبش دانشجویی از روز ۷ مهر ۱۴۰۱ (یعنی پس از بازگشایی دانشگاه‌ها) به‌سوی آن خیزش ملی تا حد کسب رهبری آن خیزش نشان داد که «جنبش دانشجویی از آن‌چنان پتانسیل عظیمی برخوردار است که اگر اراده خود برای شرکت در مبارزه‌رهایی‌بخش و آزادی‌خواه جامعه بزرگ ایران فعلیت بخشد، حتی پس از دو سال تعطیلی دانشگاه به‌خاطر بیماری کرونا و پراکندگی جامعه دانشجویی از هم دیگر، در عرض چند ساعت، این جامعه پراکنده (با بازگشایی سال تحصیلی جدید) می‌توانند تمام رشته‌های دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه

فقاہتی حاکم را پنبہ کنند.»

لذا، بہ ہمین دلیل «در پاسخ اجمالی بہ سؤال فوق، جنبش پیشگامان مستضعفین ایران با ہر گونه مخفی کاری در مبارزہ کنش گران جامعہ دانشجویی مخالف ہست.» و اما در پاسخ تفصیلی بہ سؤال فوق باید توجہ داشتہ باشیم کہ «مخفی کاری در مبارزہ کنش گران جامعہ دانشجویی کہ مدتی است، توسط گروہ های سیاسی خارج نشین مطرح می شود»، تعریفی «جز بالا بردن ہزینہ مبارزہ برای کنش گران دانشجویی ندارد» و بالا بردن ہزینہ مبارزہ برای کنش گران جنبش دانشجویی، آنچنانکہ در دہہ ۴۰ و ۵۰ تجربہ کردیم، جنبش چریکی نشان داد کہ «مخفی کاری برای جنبش دانشجویی چیزی جز سم قاتل نخواہد بود». ہیچ فراموش نکنیم کہ در دہہ ۴۰ و ۵۰ جنبش چریکی، «اصلی ترین ہزینہ های این جنبش بر دوش کنش گران جنبش دانشجویی گذاشت. بہ طوری کہ بہ ضرس قاطع می توانیم داوری کنیم کہ بیش از ۹۰ درصد کشتہ و زندانی های این جنبش، خاستگاہ جنبش دانشجویی داشتہ اند.»

یادمان باشد کہ در این رابطہ «جنبش چریکی برای کنش گران جامعہ دانشجویی، یک فاجعہ بزرگ بودہ و ہست کہ تاریخ مبارزہ جامعہ بزرگ ایران ہرگز فراموش نخواہد کرد». پر روشن است کہ جنبش چریکی در دو مؤلفہ مذہبی (سازمان مجاہدین خلق) و مارکسیستی (چریک های فدائی خلق) و ملی، «در راستای

صید کنش گران جنبش دانشجویی، قبل از ہر چیز مبارزان کنش گران جامعہ دانشگاہی را بہ صورت تشکیلات مخفی در آوردند، و مطابق آن دانشجویان مجرب و خبرہ و سازماندہ و آگاہ دانشگاہ را از جنبش دانشجویان جدا می کردند، و در ہستہ های مخفی دو تا سہ نفری، بہ پراتیک چریکی یا ترور می پرداختند». صد بار گفتہ ایم و باز ہم تکرار می کنیم و ہرگز از تکرار خود خستہ نمی شویم کہ «جنبش چریکی در دہہ ۴۰ و ۵۰ (کہ همچنان بہ صورت رویکردهای ارتش خلقی توسط بعضی از جریان های خارج نشین تبلیغ می شود، بزرگ ترین فاجعہ و اشتباہ کنش گران جامعہ سیاسی مارکسیستی و مذہبی ایران بود، کہ ہرگز و ہرگز خسارات بزرگی کہ بر جامعہ ایران بہ خصوص بر جامعہ دانشجویان وارد کردند، قابل جبران نیست». عنایت داشتہ باشیم، کہ کنش گران جامعہ دانشجویی کہ در دہہ ۴۰ و ۵۰ بہ صورت مہرہ های چند ہستہ چریکی خلاصہ می شدند، حداقل از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ یعنی سہ ماہ و نیم بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ ( کہ توسط دو امپریالیسم آمریکا و انگلیس انجام گرفت و باعث گردید تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، یعنی دولت دکتر محمد مصدق را سرنگون بکنند) بہ صورت پرچم داران مبارزہ ضد استبدادی و ضد امپریالیستی بر علیہ رژیم کودتای پهلوی شکل گرفتہ بودند.

باری، نخستین اصلی کہ در مانیفست نانوشتہ جنبش دانشجویان باید قرار بگیرد، این است کہ

«مبارزه جنبش دانشجویی، یک مبارزه دموکراتیک است و لازمه صد در صد مبارزه دموکراتیک (آنچنانکه جنبش‌های دموکراتیک جامعه بزرگ ایران به ما نشان دادند) این است که شرط اول موفقیت جنبش‌های دموکراتیک جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران (اعم از جنبش معلمان و بازنشستگان و کارگران و پرستاران و غیره) مبارزه علنی آنها است». نسخه پیچی مبارزه مخفی توسط جریان‌های سیاسی خارج‌نشین، همان بازتولید رویکرد چریکی دهه ۴۰ و ۵۰ به شکل دیگری است، که می‌خواهند امروز به جنبش‌های دموکراتیک جامعه ایران تزریق کنند. (حاشا و کلاً) البته و صد البته این بار این رویکردهای فرسوده توسط جامعه دانشجویی به بازی گرفته نمی‌شود. جنبش دانشجویی ایران در ۸۳ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) «جنبشی به این مفهوم که فقط از منافع صنفی دانشجویان محافظت کند، نبوده است، مقابله با دیکتاتوری در شکل شاه و شیخ و مبارزه برای آزادی و دموکراسی دغدغه اصلی جنبش دانشجویی در ۸۳ سال گذشته بوده است». قیام دانشجویان تهران در ۱۶ آذر ۳۲ که امسال هفتاد و یکمین سالگرد آن می‌باشد، در مقطع زمانی بوده است که جنبش دانشجویی با محکومیت امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس مرزهای صرف جنبش دانشجویی که ضد امپریالیستی و ضد دیکتاتوری بود، با خون خود تعریف کردند و جنبش دانشجویی با حرکت خود در دانشگاه تهران در ۱۶ آذر ۳۲ در مراسم

استقبال از نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا، که به کشته شدن سه دانشجو (احمد قندچی، مهدی شریعت رضوی، مصطفی بزرگ نیا) انجامید، نشان داد که سمت‌گیری مبارزه کنش‌گران جنبش دانشجویی، ضد امپریالیستی و ضد استبدادی و ضد کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و در دفاع از مصدق رهبر کبیر مبارزه رهایی‌بخش خلق‌های جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم، می‌باشد.

بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «۱۶ آذر روز دانشجو، برای کنش‌گران دانشجویی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، روز مبارزه با استبداد و دیکتاتوری شاه و شیخ است». به بیان دیگر زمانی که مبارزه ضد آمریکایی و ضد انگلیسی، «جوهر ضد استبدادی نداشته‌باشد (مانند مبارزه خمینی و خامنه‌ای با آمریکا در ۴۵ سال گذشته) جنبش دانشجو شرکت نمی‌کند و آن را مبارزه دموکراتیک نمی‌داند و خود را عامل دست شیخ و شاه نمی‌کنند، بنابراین جوهر مبارزه ضد امپریالیستی، ضد استبدادی بودن آن است.»

اگر کنش‌گران جامعه دانشجویی این محک مبارزه ضد استبدادی را فراموش کنند و نادیده بگیرند (مانند حزب توده و اکثریت فدائیان خلق) عمده آماطور خمینی و حواریونش و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌شوند. جنبش دانشجویی در طول حیات ۸۳ ساله خود نشان داده است که «یک جنبش دینامیک بالنده هستند، و صد بار

هم اگر توسط دستگاه سرکوب‌گر شاه و شیخ مانند برنجزارهای چه‌هوا درو بشوند، بار دیگر با ساقه ای نیرومندتر از زمین می‌رویند».

به‌لحاظ گفتمان و ایدئولوژی جنبش دانشجویی در هر شرایطی حسب گفتمان مسلط، برون از جنبش حرکت می‌کنند. لذا، در ۸۳ سال گذشته، جنبش دانشجویی گفتمان یکسان و ثابتی نداشته‌است و همین امر باعث گردیده که در زمان پس از کودتای ۲۸ مرداد پیرو گفتمان ملی‌گرایی مصدق باشند، که این گفتمان تا دهه ۴۰ ادامه داشته‌است. و در آغاز دهه ۴۰ با خیزش ۱۵ خرداد به رهبری خمینی بخشی از جنبش دانشجویی، پیرو گفتمان خمینی شدند و در خیزش ۱۵ خرداد شرکت کردند. و بخش دیگر، همچنان دنباله‌رو گفتمان ملی‌گرایی مصدق بودند و البته بخش هم تابع گفتمان مارکسیستی بودند. لهذا به همین دلیل بود که زمانی که کنش‌گران خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ در حرکت خود از میدان اراک به دانشگاه تهران رسیدند، با اینکه تا قبل از رسیدن به دانشگاه تهران شعار کنش‌گران آن خیزش واحد بود، و همه از خمینی حمایت می‌کردند، اما وقتی که به جلو دانشگاه تهران رسیدند، «شعارها دو دسته شد، دسته‌ای از دانشجویان از خمینی حمایت می‌کردند، و دسته دیگر شعار زنده‌باد مصدق سر دادند.»

در نیمه دوم دهه ۴۰ به موازات ظهور گفتمان چریکی و گفتمان شریعتی، جنبش دانشجویی با چهار گفتمان روبه‌رو شدند. «یکی گفتمان مذهبی

شریعتی، و دیگری گفتمان مذهبی مجاهدین خلق، و سوم گفتمان مارکسیستی و چهارم گفتمان ملی‌گرا بود. البته گفتمان شریعتی در این مرحله پایگاه بیشتری در جنبش دانشجویی داشت، که با بستن حسینیه ارشاد در آبان ۵۱، این گفتمان همچنان به‌عنوان گفتمان مسلط در جامعه دانشجویی بود.» از سال ۱۳۵۵ با شکست گفتمان چریکی، پایگاه گفتمان شریعتی در دانشگاه‌ها فراگیرتر شد. در سال ۵۷ با مسلط شدن گفتمان ارتجاعی ولایت فقیه خمینی، گفتمان جنبش دانشجویی همین گفتمان ولایت فقیه و هواداری از خمینی بود. آنها هم مانند بخشی دیگر از جامعه ایران عکس خمینی را در ماه می‌دیدند، و به هژمونی او اعتقاد داشتند. با پیروزی انقلاب ضد استبدادی ۵۷، و سوار شدن خمینی و حواریونش بر آن، مشخص گردید که «جوهر واقعی گفتمان خمینی، توتالیتراریسم و استبداد مطلق است». لهذا، دوباره تکرار گفتمانی بر جنبش دانشجویی حاکم شد، که این «تکرار گفتمانی تا بهار ۵۹ و کودتای فرهنگی خمینی و حواریونش ادامه داشت». در این مرحله پس از قلع و قمع کردن تمامی دانشجویان مجرب سیاسی و مبارز جنبش دانشجویی در سال ۶۲ پس از ۳ سال تعطیلی، دانشگاه دوباره بدون جنبش دانشجویی باز گردید. «گفتمانی سرنیزه‌ای و تحمیلی خمینی و حواریونش پسا کودتای فرهنگی تا خرداد ۷۶ بر جامعه دانشگاهی ایران حاکم بود». از ۷۶ تا ۹۶ به‌مدت دو دهه

به خاطر اینکه گفتمان اصلاح طلبان حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش حاکم بودند، گفتمان جنبش دانشجویی هم مانند گذشته تابع این گفتمان مسلط یعنی جنبش اصلاح طلبان حکومتی گردید. در دی‌ماه ۹۶ در آخرین روزهای حیات خیزش ملی ۹ روزه آن، جنبش دانشجویان دانشگاه تهران به نمایندگی از جنبش دانشجویی ایران در تظاهرات شاخه تهران خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ شرکت کردند، و با شعار گفتمان ساز خودشان که: «اصلاح طلب، اصول‌گرا - دیگه تمومه ماجرا» پان تسلط دو دهه گفتمان اصلاح طلبان حکومتی را اعلام کردند و با این شعار فصلی نو در گفتمان دانشجویی ایجاد کردند.

در فصل جدید، «باز گفتمان دانشجویی دچار پراکندگی شد و دلیل این امر هم آن بود که جامعه ایران در فرایند پسا دو دهه گفتمان اصلاح طلبان حکومتی، دچار خلأ گفتمانی شد». که البته همین خلأ گفتمانی در جنبش دانشجویی، باعث سرگردانی در تئوری و استراتژی و رهبری جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین درونی گردید و حاصلش هم این شد که جنبش دانشجویی چه در خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و چه در خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ و چه در خیزش ملی ۱۴۰۱، «دنباله‌رو یک‌طرفه از این خیزش‌ها شده بودند. البته در این مدت جنبش دانشجویی با پادگانی کردن دانشگاه و آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی و کالایی کردن آموزش عالی

با رژیم مطلقه فقهاتی مبارزه می‌کردند». سؤال دومی که در این رابطه مطرح است اینکه: «چرا مدت دو سال است که جنبش دانشجویی در پژمردگی بسر می‌برد؟ و این در حالی است که به لحاظ شرایط عینی، کشور ایران تحت رهبری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در یکی از بحرانی‌ترین مقاطع حیات ۴۵ سال گذشته خود به سر می‌برد.»

شکی نیست که «یکی از علل پژمردگی جنبش دانشجویی در این شرایط، سرکوب و بالاخص دستگیری‌ها و تسویه یا ستاره‌دار کردن جنبش دانشجویی است». طبیعی است که این امر باعث گردیده است که «جنبش دانشجویی در این شرایط در بحران بزرگ عینی - ذهنی به سر ببرد.» عنایت داشته باشیم که جنبش صنفی دانشجویی «روند خطی نیست که مانند سال‌های ۹۶ و ۹۸ و ۱۴۰۱ از تضادهای جامعه متأثر نباشد و تغذیه نکند». حتی خود جنبش صنفی دانشجویی در این شرایط تضادها و تنش‌های درونی دارد، که به لایه‌های مختلف تقسیم می‌شود. یادمان باشد که آنچنانکه قبلاً هم مطرح کردیم «جنبش دانشجویی ایران، ذات مقرر و تاریخی و از پیش تعیین شده ندارند، نسبت به خیزش توده‌ای از خصلت خاصی برخوردار است که همیشه این خصلت‌ها باعث گردیده که متمایز از حرکت توده‌ها تعریف بشوند». هرگز نباید فراموش کنیم که «کار عمده دانشجو در دانشگاه، سنتز کردن ایده‌هاست». از آنجایی که جامعه دانشجویی

یک آینه صاف و همگن و یکدست نیست، بلکه «بر اساس تضادهای طبقاتی، اجتماعی و فرهنگی، جهت‌گیری‌های متفاوتی دارند» به عبارت دیگر جنبش دانشجویی «در خلأ شکل نمی‌گیرند» که صورت واحد طبقاتی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی داشته‌باشند. بلکه برعکس جامعه دانشجویی بخشی از جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران هستند، که برای فهم جوهر آنها لازم است که عنایت داشته‌باشیم که:

اولاً جامعه دانشجویی بخشی از جامعه جوانان هستند که «جسارت به چالش کشیدن نهادها و ایده‌ها در راستای چشم‌انداز آینده دارند.» ثانیاً در سطح جامعه ایران «صرفاً مبارزه طبقاتی و اقتصادی نیست، بلکه علاوه بر آن، مبارزه حاد تئوریک هم در جریان است که این مبارزه بر سر ایده‌های و مفاهیم و نظام‌های فکری هرگز خنثی نیستند. بلکه واجد جهت‌گیری طبقاتی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی نیز هستند.» دانشگاه مکانی است که در آن شاهد برخورد ایده‌های مختلف هستیم. همچنین، دانشگاه یکی از مهم‌ترین نهادهایی است که «مبارزه ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در آن جریان دارد. بخش مهمی از خلق افکار و ایده‌هایی که در جامعه وجود دارد، از خلأ نهادهای آموزشی دانشگاه فرموله می‌شوند.» مع‌هذا، از اینجاست که همیشه در هر مقطعی «جامعه دانشجویی به‌عنوان بخشی از توده‌ها می‌باشند و پیوسته و علی‌الدوام، جهت‌گیری‌های متفاوتی بر آن حاکم

می‌باشد.»

جامعه دانشجویی «گروه بزرگی از جامعه بزرگ ایران هستند که سازندگان آینده کشور می‌باشند و برآمده از قشرهای گوناگون جامعه ایران هستند و خواسته‌هایشان در ارتباط تنگاتنگ با خواسته‌های جامعه ایران است.» معنای دیگر این حرف این است که هرگز نمی‌توان «خواست‌های به‌حق جنبش دانشجویی از خواست‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مردم و جامعه ایران جدا کرد.» به همین دلیل است که حداقل در حرکت‌های اجتماعی ۱۸ تیر ۷۸ و جنبش سبز ۸۸ و خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و ۱۰۴، جنبش دانشجویی پایه‌پای کنش‌گران بودند، و جدای از آن، «از حرکت‌های سیاسی تمامی گروه‌های اجتماعی از کارگران تا زنان و معلمان و پرستاران و غیره دفاع کرده‌اند.»

۱۶ آذر ۳۲ نشان داد که «جنبش دانشجویی می‌تواند در فضای سیاسی و اجتماعی کشور ایران نقش بسیار جدی، فعال و مؤثر داشته‌باشند.» ۱۶ آذر ۳۲ نقطه عطفی تاریخی از مبارزات ضد استبدادی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بود.

شعار استراتژیک ۱۶ آذر «زنده‌باد مصدق، دست نظامیان از دانشگاه کوتاه، نفت مال ماست.» ●

پایان

# جنگ بی‌پایان رژیم نژادپرست اسرائیل

سر مقاله

## با مردم فلسطین

### «فاشیسم عربیان در جهان و تاریخ است»

وینستون چرچیل نخست‌وزیر سابق انگلستان می‌گفت: «من نمی‌پذیرم که سگ در آخور حق نهایی به آخور داشته‌باشد، حتی اگر مدت طولانی آنجا باشد»، و سپس اعلام کرد که یک «نژاد برتر» حق نهایی به آخور دارد. پس از اینکه «جانوران دو پا، ملخ‌ها، سگ‌ها، نائسان‌ها به قتل رسیدند و از نظر قومی پاک‌سازی شدند و به گتوها رانده شدند، کشور جدیدی در خاورمیانه متولد شد که آن چنانکه بن‌گورین (اولین رئیس‌جمهور اسرائیل) گفت: «این کشور به‌عنوان سرزمین بدون مردم، برای مردمی بدون سرزمین جشن گرفته است.»

رژیم صهیونیستی و نژادپرست و فاشیستی اسرائیل مسلح به سلاح‌های هسته‌ای به‌عنوان یک پایگاه نظامی دروازه‌ای به‌سوی ثروت و منابع طبیعی خاورمیانه

اکنون نزدیک به ۱۴ ماه «از آغاز نسل‌کشی دیگری در تاریخ بشر می‌گذرد. نسل‌کشی بی‌وقفه آمریکا و اسرائیل در غزه و در لبنان در دفاع از اشغال‌گری استعماری یک‌دولت آپارتاید». آمار رسمی تاکنون بیش از ۴۳ هزار نفر کشته در غزه گزارش داده‌اند که اکثریت آنها زنان و کودکان هستند. البته این تعداد شامل کسانی که زیر آوار ساختمان‌ها، محله‌ها، شهرها جان داده‌اند نمی‌شود. آنها هنوز اجسادشان یافت نشده است. تحقیق اخیر «آکسفا» (کنفدراسیون بین‌المللی نهادهای مردم‌نهاد برای عدالت اقتصادی و زیست محیطی و کاهش نابرابری‌ها) نشان می‌دهد که «تعداد کودکانی که به‌دست ارتش اسرائیل در غزه کشته شده‌اند بیش از تعداد کودکانی است که در جنگ‌های بیست سال گذشته در جهان کشته شده‌اند». اروپا و غرب «برای تسکین عذاب وجدان جمعی‌شان نسبت به بی‌تفاوتی اولیه‌شان در برابر یک نسل‌کشی نازی‌ها، زمینه را برای یک نسل‌کشی دیگر آماده کرده‌اند».

مانند هر دولتی در تاریخ که دست به پاک‌سازی قومی و نسل‌کشی زده‌اند، صهیونیست‌ها در اسرائیل که خود را «قوم برگزیده» می‌دانند، با «انسانیت‌زدایی» از فلسطینیان، نسل‌کشی را شروع کرده‌اند، تا آنها را از سرزمین‌شان بیرون کنند و به قتل برسانند. لهذا، در این رابطه است که مناخیم بگین نخست‌وزیر سابق اسرائیل فلسطینی‌ها را «جانوران دو پا» می‌نامید، اسحاق را بین فلسطینی‌ها را «ملخ‌هایی خواند که باید له و لورده شوند»، گولدامایر می‌گفت: «چیزی به نام فرد فلسطینی وجود ندارد».

برای امپریالیسم آمریکا و اروپا شده است. یادمان باشد وقتی رئیس‌جمهور آمریکا جو بایدن در جریان سفر به اسرائیل در اکتبر ۲۰۲۳ با نخست‌وزیر بنیامین نتانیاهو و کابینه جنگ او ملاقات کرد، گفت: «من فکر نمی‌کنم که برای صهیونیست بودن لازم است یهودی باشید، من مسیحی صهیونیست هستم.»

باری، ریشه تمام خشونت‌ها در طول ۷۶ سال گذشته، نه از حمله حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ است، بلکه «از اشغال سرزمین مردم فلسطین توسط صهیونیست‌ها و زیر سلطه کشیدن مردم فلسطین است». به یاد داشته باشیم که «تاریخ مبارزه مردم فلسطین با رژیم صهیونیستی از تاریخ اشغال کشور فلسطین در سال ۱۹۴۸، یعنی ۷۶ سال قبل آغاز می‌گردد و در طول ۷۶ سال گذشته مردم فلسطین تمام روش مسالمت برای کسب حقوق خود امتحان کرده‌اند، و در این رابطه پاسخ رژیم صهیونیستی به آنها اینکه «به‌زانو درآیید و خاک بخورید». جنگ امروز اسرائیل در غزه جنگ دفاعی نیست، بلکه این جنگی تهاجمی است. جنگی برای اشغال بیشتر سرزمین و تقویت دستگاه‌های آپارتاید خود و تشدید کنترل بر مردم فلسطین است.

از ۷ اکتبر ۲۰۲۳ تاکنون، اسرائیل علاوه بر کشتن بیش از ۴۳ هزار نفر از مردم فلسطین، بیش از دو میلیون سیصد هزار نفر از جمعیت نوار غزه را چندین بار آواره کرده است. بیمارستان‌ها را بمباران و پزشکان و روزنامه‌نگاران را به‌طوری

عمدی کشته، کل جمعیت غزه را در حال گرسنگی اجباری نگه داشته است. طبیعی است که همه اینها از سوی امپریالیسم آمریکا و امپریالیست‌های غرب حمایت می‌شود، و از سوی امپریالیسم خبری همه جنایت‌های رژیم نژادپرست و جنگ‌طلب و صهیونیستی اسرائیل مورد حمایت قرار می‌گیرند. تنها در سال گذشته (۲۰۲۳) امپریالیسم آمریکا ۱۷/۹ میلیارد دلار کمک نظامی به اسرائیل اختصاص داده است. سؤال مهمی که در اینجا در رابطه با امپریالیسم جهانی قابل طرح است اینکه «آیا یک با یک برابر است»، و یا «انسان اوکراینی با انسان فلسطینی برابر است؟»

پاسخ به این سؤال را باید «لیبرال دموکراسی مغرب زمین بدهد» چه کسی فکر می‌کرد که روزی پلیس آلمان حتی شهروندان کشور خودشان را به دلیل اعتراض علیه نسل‌کشی اسرائیل دستگیر کنند، و شعارهای طرفداری از فلسطین را ممنوع کنند، و هابرماس از نسل‌کشی اسرائیل در سرزمین فلسطین حمایت کند؟ امروز بنیامین نتانیاهو نقشه‌ای از اسرائیل در دست دارد که در آن «فلسطین پاک‌شده، و خودش را به‌عنوان یک آینده‌نگر که در حال تحقق رویای سرزمین یهودیان است مورد تحسین قرار می‌دهد». امروز فلسطینیان می‌خواهند آزاد باشند، همان طوریکه آفریقای جنوبی آزاد شده. وقتی مردم آفریقای جنوبی شعار محبوب خود «آماندلا = قدرت به مردم» سر می‌دادند، آیا آنها خواستار نسل‌کشی سفیدپوستان بودند؟ نه هرگز بلکه برعکس «خواستار بر چیدن آپارتاید بودند» همان



طوری که امروز فلسطینیان به دنبال بر چیدن آپارتاید هستند. بی شک ملت اسرائیل در حال از هم پاشیدن است. نتانیاهو و همکارانش «عمداً مشغول از هم گسستن پیوندهای مردم یهود با مردم فلسطین است.»

باری، جنگ ویرانگر رژیم فاشیستی و جنگ طلب و نژادپرست اسرائیل با مردم فلسطین در غزه «جنگ ویرانگری است که تاکنون بیش از ۱۵ هزار کودک و بیش از ده هزار زن کشته داده است. البته این آمار منهای زن و کودکی هستند که در زیر خاکها مفقود هستند. همچنین این جنگ باعث گردیده که خاورمیانه در بحران ژرفی به سر ببرد، و هیچ چشم اندازی بر پایان آن متصور نیست». آنچه در ادامه جنگ رژیم صهیونیستی در خاورمیانه از لبنان تا یمن و از یمن تا عراق و ایران با آن درگیر شده است، جنگ مستقیم و غیر مستقیم دو رژیم توسعه طلب و هژمونی طلب منطقه خاورمیانه، یعنی رژیم صهیونیستی اسرائیل با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران است. مع الوصف، در همین رابطه است که رژیم نژادپرست و هژمونی طلب اسرائیل در حالی که تنور جنگ در نوار غزه گرم می باشد، و هر روز توسط بمبافکنها و تانک و توپها نوار غزه از نو شخم می زند، جبهه اصلی جنگ به لبنان انتقال داده است و اکنون نزدیک به دو ماه است که رژیم جنگ طلب اسرائیل مناطق وسیعی از لبنان را از زمین و هوا مورد حمله پیوسته قرار می دهد.

پر روشن است که این حمله رژیم صهیونیستی اسرائیل مقدمه ای برای ورود نیروهای زمینی ارتش اسرائیل به جنوب لبنان است تا در کوتاه مدت با عقب راندن نیروهای حزب الله، به اشغال منطقه به عمق ۴۰ کیلومتر از مرز لبنان تا رودخانه لتیان دست یابد، و قدرت حزب الله به عنوان بزرگترین نیروی متشکل شبه نظامی در جهان را در هم بشکند. لازم به ذکر است که از بعد از تثبیت رژیم مطلقه فقهاتی و پایان یافتن جنگ با عراق رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در چارچوب رویکرد خمینی جهت صدور انقلاب در منطقه و سیاست توسعه طلبی و توسعه عمق استراتژیک خود تا مدیترانه توسط سپاه قدس تحت رهبری قاسم سلیمانی زیر شعار «حمایت از فلسطین و رهایی بیت المقدس» با سازماندهی مسلمانان هوادار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در غزه و لبنان و حوثی های یمن و حشد الاشعبی عراق و نجباء سوریه، نیروهای قدرتمندی پرورش داده، تا بدین ترتیب رژیم مطلقه فقهاتی به قدرتمند قدرت منطقه تبدیل شود. این رویکرد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به یک تهدید جدی برای رژیم نژادپرست و هژمونی طلب اسرائیل تبدیل شده است، که با حمایت قدرت های امپریالیستی غرب به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در تلاش افتاده، «هژمونی خود را در منطقه خاورمیانه تثبیت کند.»

تضاد دو رژیم مطلقه فقهاتی با رژیم فاشیستی اسرائیل بر سر رهبری منطقه مدام تشدید می گردید. علی هذا، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

توسط این گروه‌های حماس و حزب‌الله و انصارالله و حشد الشعبی و نجبا، اسرائیل را محاصره نظامی کند و همچنین به دنبال آن است که در شرایط مناسب حتی بدون حضور خودش از طریق این نیروها ضربه همه جانبه به اسرائیل وارد کند. در عوض رژیم جنگ‌طلب اسرائیل کوشید از نظر سیاسی در چارچوب پروژه «ابراهیم» رژیم مطلقه فقهاتی را محاصره و منفرد کند. مع‌هذا، توسط این پروژه بود که اغلب شیخ نشین‌های خلیج فارس اطراف ایران به آن پروژه پیوستند، و تنها عربستان سعودی بود که با مذاکره، امپریالیسم آمریکا به دنبال راضی کردن آن رژیم بود که حلقه محاصره رژیم مطلقه فقهاتی کامل بشود.

جنگ رژیم نژادپرست اسرائیل با حماس و بدل شدن آن به جنگ فرسایشی که اکنون بیش از ۱۴ ماه است که ادامه دارد، بستری گردیده تا رژیم جنگ‌طلب و هژمونی‌طلب اسرائیل پایگاه‌های نظامی و نیابتی رژیم مطلقه فقهاتی در منطقه را به چالش بکشد. پر پیداست که، در رأس این نیروهای نیابتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حزب‌الله لبنان قرار دارد که به گفته کارشناسان زرادخانه موشکی و راکت‌های آن ۱۵۰ هزار عدد و شمار نیروهای شبه نظامی آن تا ۱۰۰ هزار نفر می‌رسد و آن چنانکه فوقاً مطرح کردیم حزب‌الله قدرت‌مندترین نیروی شبه نظامی در جهان است. بنابراین، بدین ترتیب است که اسرائیل قبل از آتش بس در غزه، جبهه اصلی خود را به لبنان انتقال داد و ۴ لشکر ارتش خود را به جنوب لبنان

جهت شکست حزب‌الله به کار گرفت. قابل ذکر است که رژیم فاشیستی و جنگ‌طلب اسرائیل حتی با کمک آمریکا نمی‌تواند وارد جنگ همه جانبه با رژیم مطلقه فقهاتی بشود، زیرا کشور اسرائیل با کشور ایران هم‌مرز نیست تا بتواند مانند صدام حسین به ایران حمله کند جنگ دو رژیم مطلقه فقهاتی و اسرائیل به صورت مستقیم تنها از طریق پرتاب راکت و موشک و پهپاد و بمباران هوایی در مراکز نظامی و نفتی و اتمی ممکن می‌باشد.

در صورت حمله نظامی امپریالیسم آمریکا از طریق پایگاه و ناوهای جنگی قطعاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از طریق تنب بزرگ و کوچک تنگه هرمز و باب‌المندب حوثی‌ها می‌بندد، و با بستن این دو تنگه بیش از یک سوم نفت صادراتی جهان قطع می‌شود که خود این امر از آنجایی که نفت و گاز روسیه هم‌بر روی کشورهای غربی قطع شده‌است، این امر باعث می‌گردد که کشورهای غربی را به شدت در تنگنای اقتصادی و گران شدن چند برابری نفت و گاز و افزایش تورم و رکود تمام بشود. لذا، از اینجاست که امپریالیسم آمریکا حاضر به جنگ تمام‌عیار با رژیم مطلقه فقهاتی نیست. باز هم تأکید می‌کنیم که این موضوع منهای حملات موردی راکتی و بمباران هوایی به خاک ایران است. که البته در این رابطه دست و پای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم بسته نیست، و چنانکه در «وعده صادق ۱ و ۲» دیدیم، با زرادخانه موشکی و راکتی و پهپادی‌اش که طبق نظر کارشناسان از این لحاظ در جهان

برتر می‌باشد، اسرائیل را مورد حمله قرار خواهد داد. در خصوص وضعیت جنگ خاورمیانه از غزه و لبنان تا ایران، نکاتی چند به صورت فرموله شده در اینجا مطرح می‌کنیم:

اولاً رهبران عرب و در رأس آنها رژیم عربستان سعودی و امارات متحده اشتباه می‌کنند که جنگ اسرائیل فقط محدود به غزه و لبنان است، و آن‌چنان که آنها می‌گویند، مربوط به آنها نمی‌باشد، و آنها در این رابطه دخالتی نمی‌کنند. زیر بدون تردید این جنگ در چارچوب پروژه رژیم صهیونیستی اسرائیل و امپریالیسم آمریکا «جنگ منطقه است، برای حفظ کنترل امپریالیسم آمریکا بر منطقه خاورمیانه است. بنابراین، در خط مقدم این جنگ برای حفظ کنترل غرب بر خاورمیانه، باز گرداندن اعتبار بازدارندگی اسرائیل است. که به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای بزرگ کشورهای منطقه را تهدید می‌کند.»

ثانیاً این جنگ ابعادی جهانی دارد و امپریالیسم آمریکا به نمایندگی از آن کنترل خود را بر مناطق تحت نفوذ نفوذ خود را اعلام می‌کند و از انحصار خود در شکل دادن به برنامه سیاست جهانی به‌گونه‌ای که در خدمت اهداف و منافع استراتژیک خود باشد، دست نمی‌کشد. این کشور هر طرفی را که تصمیماتش را نقض کند، یا به آنها عمل نکند سرکش علیه خود و تهدید برای صلح و امنیت بین‌المللی در نتیجه در برابر تحریم‌هایی که مناسب می‌داند، آسیب‌پذیر می‌کند. همچنین رژیم نژادپرست و

هژمونی طلب اسرائیل نشان داده است که «برای پیشبرد هدف‌های توسعه طلبانه و ضد انسانی از هیچ خیانتی از جمله نسل‌کشی، تحمیل قحطی و کشاندن جنگ به وسایل الکترونیک مثل پیجر روی گردان نیست». یادمان باشد که نتانیا هو روز جمعه ۶ مهر، پس از سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، هنگامی که در هتل در شهر نیویورک بود، دستور حمله به بیروت و دفتر فرماندهی مرکزی حزب‌الله و ترور سید حسن نصرالله و شماری از فرماندهان این سازمان در ناحیه ضاحیه، در جنوب بیروت صادر کرد. رژیم صهیونیسم جنگ طلب اسرائیل پس از کشتار بیش از ۴۳ هزار نفر از فلسطینیان در باری که غزه، در ۶ مهر با چراغ‌سبز و حمایت امپریالیسم آمریکا، تجاوز گسترده زمینی و هوایی به لبنان کرد. پر روشن است که هدف اسرائیل از این تهاجم فراتر از سرکوب حزب‌الله و ترور فرماندهان نظامی آن سازمان می‌باشد. رژیم نژادپرست و فاشیستی اسرائیل اکنون اصلی‌ترین کانون تنش و بحران در منطقه خاورمیانه در جهان است. این رژیم همزمان در باری که غزه و کرانه باختری رود اردن و لبنان و شمال سوریه و یمن با حوثی‌ها نیز در حال جنگ و خون‌ریزی است و به گمان خودش به‌دنبال «نظم نوین» در منطقه است. اگر اسرائیل بتواند در جنگ لبنان به برتری نظامی برسد، به نظر می‌رسد که فقط به اشغال و ایجاد حاشیه امن در جنوب لبنان اکتفا نخواهد کرد و برای تضمین سلطه‌اش بر کل منطقه خواهد کوشید.

ثالثاً چرخه انتقام جویی رژیم مطلقه فقهاتی و رژیم صهیونیستی اسرائیل روز به روز خطرناک‌تر می‌شود، و در این میان حامیان امپریالیستی اسرائیل در آمریکا و اروپا تمام قد در کنار اسرائیل ایستاده‌اند، و بر آتش جنگ در خاورمیانه می‌دمند. مع‌هذا، از اینجاست که «خطر بروز جنگ تمام‌عیار در منطقه پیش‌بینی می‌شود، و بی‌شک وضعیت کنونی جنگ در غزه و لبنان نه‌تنها عملکرد رژیم جنگ‌طلب و فاشیستی اسرائیل است، بلکه عملکرد امپریالیسم جهانی در منطقه خاورمیانه می‌باشد». علی‌ایحال، تنش‌های منطقه در حال تبدیل شدن به یک تنش جدی می‌باشد. بر این مطلب بیافزاییم که در ۱۷ اکتبر ۲۰۲۳، خشونت در کرانه باختری رود اردن هم شعله‌ور شد که بر اساس آمار خیرگزاری فرانسه حدود ۶۳۳ فلسطینی در حملات ارتش اسرائیل با شهرک نشینان کرانه باختری کشته شده‌اند». البته این جنگ منطقه‌ای آن چنانکه به نوار غزه و ساحل غربی رود اردن و لبنان و سوریه و ایران خسارت فراوان وارد کرده است، به خود اسرائیل هم طبعاً در طول ۱۴ ماه گذشته خسارت فراوانی وارد کرده است. به‌طوری‌که بر طبق آمار رسمی اسرائیل بیش از ۱۳۰ نظامی اسرائیلی در حملات توسط فلسطینی‌ها کشته شده‌اند. فراموش نکنیم، که جنگ‌هایی که در طول ۷۶ سال گذشته میان اعراب و اسرائیل رخ داده است، چندان طول نکشیده است. و غالباً در کمتر از یک‌ماه به پایان رسیده است، اما جنگ «یوم کپور» در ۷ اکتبر

۲۰۲۳ حماس به اسرائیل تاکنون بیش از ۱۴ ماه می‌گذرد و همچنان هم با شدت تمام در حال پیشروی است، و چشم اندازی هم برای پایان آن دیده نمی‌شود. که این نشان دهنده آن است که رژیم جنگ‌طلب اسرائیل وارد یک جنگ فرسایشی شده‌است و زیر ساخت‌های اقتصادی و اجتماعی کشور اسرائیل اصلاً و ابداً توان یک جنگ فرسایش ندارد. بیافزاییم که «دو مشکل ارتش اسرائیل، یکی جنگ فرسایشی است، و دیگری حمله زمینی».

باری، در این رابطه است که در ۱۷ دسامبر ۲۰۲۳ سازمان مرکزی آمار اسرائیل در گزارشی اعلام کرد که رشد اقتصادی این کشور در سه ماهه چهارم سال ۲۰۲۳ به حدود کمتر از ۴ درصد رسیده است و صندوق بین‌المللی پول اعلام کرد که رشد اقتصادی اسرائیل به یک درصد رسیده است. احضار نیروهای ذخیره ارتش و همچنین اثرات جنگ باعث شده‌است که حدود ۲۰ درصد از کارگران اسرائیل از کار بیکار شوند. در همین رابطه وزارت کار اسرائیل گزارش داده که صدها هزار کارگر به‌دلیل فراخوان برای پیوستن به نیروی ذخیره به‌صورت دائم از کار اخراج می‌شوند. روزنامه آمریکایی واشنگتن پست در گزارش تحلیلی نوشت «روزانه این جنگ برای اسرائیل ۲۲۰ میلیون شکل (واحد پول اسرائیل) یا ۹۰ میلیون دلار هزینه اقتصادی دارد». نشریه بلومبرگ آمریکایی نوشت «روزانه ۲۶۰ میلیون دلار و تاکنون ۱۲۰ میلیارد دلار برای اسرائیل هزینه داشته است.»

رابعاً وحشی‌گری مطلق و نسل‌کشی رژیم نژادپرست و فاشیستی اسرائیل در نوار غزه داستان گسترده‌تری از بحران جهانی در نوار غزه را به نمایش می‌گذارد. جنگ اکراین و غزه همراه با جنگ سرد جدید بین امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم چین، باعث شکستن سریع نظام بین‌المللی (که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم با تک‌تازی امپریالیسم آمریکا در سه عرصه نظامی و اقتصادی و سیاسی بر جهان مستقر) شده‌است. سطح نابرابری در سراسر جهان به مرز بی‌سابقه‌ای رسیده است. یک درصد بشریت ۵۲ درصد ثروت جهان را در اختیار دارند، و ۲۰ درصد بشریت ۹۵ درصد ثروت جهان را کنترل می‌کنند، ۸۰ درصد جهان فقط با ۵ درصد ثروت جهان زندگی می‌کنند. میلیاردها نفر نمی‌توانند زنده به‌مان، چرا که فروپاشی اجتماعی بیش از حد گسترش یافته‌است. در برخی از جهان مناطقی هستند مثل غزه که در حال فروپاشی می‌باشند. میلیون‌ها نفر از بشر امروز در کره زمین با درگیری تغییر اقلیم و فروپاشی اقتصادی و تعقیب سیاسی و مذهبی با جابه‌جایی مدام روبه‌رو هستند. در چنین جهانی باری که (۴۰ کیلومتر طول و ۱۱ کیلومتر عرض با دو میلیون و سیصد هزار نفر جمعیت) غزه که به‌عنوان بزرگ‌ترین زندان رو باز کره زمین می‌باشد، خود نماد قوی‌ترین و تراژیک‌ترین سرنوشت بشریت امروز تاریخ است. حمله حماس در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ در زمانی رخ داد که اسرائیل و عربستان سعودی در آستانه عادی

سازی روابط بودند، امری که قرار بود چارچوب «پیمان ابراهیم» امپریالیسم آمریکا و سلطه این امپریالیسم بر خاورمیانه تضمین کند و یکپارچگی اقتصادی منطقه‌ای اسرائیل - عربی (ناتو عربی - اسرائیل) (که زمینه را برای تثبیت نظام جهانی تحت سلطه آمریکا) فراهم سازد. که البته با جنگ جدید در خاورمیانه اعم از غزه و لبنان و یمن و ایران موقتاً این پروژه امپریالیسم جهانی به تعویق افتاده‌است. امروز پس از ۱۴ ماه لشکرکشی از زمین و هوا، غزه بدل به «سرزمین سوخته» شده به‌طوری‌که سیاره زمین برای دو میلیون و سیصد هزار نفر که در ۱۴ ماه گذشته بیش از ۴۳ هزار نفر کشته و بیش از ۲۰۰ هزار نفر زخمی و دو میلیون سیصد هزار نفر آواره جایی ندارد. در ۱۴ ماه گذشته امپریالیسم آمریکا و امپریالیست‌های غرب از یک سوء تلاش می‌کنند ابتکار آتش بس جنگ اسرائیل و غزه را در دست بگیرند، و از سوی دیگر سلاح‌های مرگ بار و مخرب و ویرانگر خود را به منطقه بحران زده خاورمیانه روانه کنند از یک‌طرف تسلیحات مورد نیاز ارتش رژیم جنگ‌طلب و فاشیستی اسرائیل را تأمین می‌کنند، و از طرف دیگر دم از صلح و ثبات منطقه می‌زنند. «امروز که وجدان بشریت در برابر نسل‌کشی در غزه توسط رژیم نژادپرست و صهیونیسم اسرائیل به درد آمده است، پایان جنگ و نسل‌کشی برای مردم فلسطین، برای همه انسان‌های با وجدان جهان اولویت اصلی است.»

در این زمان سخنان جو بایدن رئیس‌جمهور

آمریکا چیزی جز یک ریاکاری و روان‌پریشی در برابر جنایت بی‌سابقه امپریالیسم آمریکا نیست که رژیم صهیونیستی و نژادپرست اسرائیل با حمایت امپریالیسم آمریکا مرتکب آن می‌شود. لهذا «پروژه امپریالیستی دو کشور (اسرائیل و فلسطین) چه معنایی دارد که سازمان ملل متحد ۷۰ سال است که بر طبل آن می‌کوبد؟ آیا واقعاً دیگر پروژه دو کشور امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه قابل اجراست؟ اگر به پروژه استعماری کرانه باختری رود اردن با پایتختی اورشلیم شرقی توجه کنیم. آیا دیگر نسخه راه حل دو کشور چیزی است که بازهم فلسطین مانند یک زندان رو باز باقی بماند؟»

پاسخ به این سؤال‌ها آن چنانکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۸ سال گذشته حیات درونی و برونی خود چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران مطرح کرده است، «تشکیل یک کشور واحد دموکراتیک یهودی - عرب در سرزمین فلسطین است. بنابراین، هر گونه پروژه‌ای غیر از این در خصوص دو کشور اسرائیل و فلسطین محکوم به شکست خواهد بود». پر پیداست که فوری‌ترین نیاز مردم فلسطین پایان دادن به جنگ و نسل‌کشی رژیم جنگ‌طلب و فاشیستی اسرائیل در غزه و باختر رود اردن و لبنان است. طبیعی است که «هر گونه راه حل سیاسی برای درگیری امروز مردم فلسطین با رژیم صهیونیستی اسرائیل باید مبتنی بر قطع فوری جنگ و نسل‌کشی در نوار غزه و

لبنان است و احترام به حق تعیین سرنوشت مردم فلسطین می‌باشد.»

البته و هزار البته، فضای حاکم بر جنگ غزه و نفرت فزاینده بین فلسطینی‌ها با اسرائیلی‌ها به این سادگی حل شدنی نیست، دشوار است که تخمین بزنیم شکاف تا چه حد عمیق شده است. «آیا در چنین شرایطی از راه حل سیاسی که به مردم فلسطین از حداقل حقوق اعطا شود، ممکن است؟» در چنان شرایطی حتی پس از پایان جنگ کنونی این درگیری در صورت دیگری وسیع‌تر ادامه خواهد داشت؟ بیافزاییم، که در این شرایط اعتبار اسرائیل در جهان در حال تضعیف شدن است و «بشریت امروز با آگاهی و دانش جدیدی در مورد حق سرنوشت مردم فلسطین روبه‌رو شده‌اند.»

خامسا ۱۴ ماه از جنگ رژیم جنگ‌طلب و فاشیستی اسرائیل بر علیه مردم فلسطین می‌گذرد. اکنون بیش از ۴۳ هزار نفر انسان اعم از کودک و پیر، جوان کشته و بیش از ۲۰۰ هزار نفر مجروح شده‌اند. در باری که غزه کمتر ساختمانی پیدا می‌شود که سر پا مانده باشد. جنگ غزه که بیش از ۲۰ هزار نفر کودک کشته داشته است. جنگی غم‌انگیز علیه کودکان، جنگی علیه مردمی که جایی جز باری که کوچک غزه ندارند و در میان مرگ و زندگی برای زنده ماندن تلاش می‌کنند. جنگ غزه که از غزه ویرانه‌ای بر جای گذاشته، «آوار برداری آن، به گفته کارشناسان ۱۵ سال طول می‌کشد». زیرا غزه

تقریباً با خاک یکسان شده و همه ساختمان‌ها و خانه در منطقه با خاک یکسان شده. در نوار غزه وضعیت به‌گونه‌ای است که رئیس امور بشر دوستانه سازمان ملل متحد در ۱۵ دی‌ماه سال ۱۴۰۲ هشدار داد که «این منطقه دیگر قابل سکونت نیست». زندگان امروز در غزه در گرسنگی و رنج، بی‌آبی، بیماری به سر می‌برند. بیش از ۷۰ درصد منابع آب غزه به‌طور کامل نابود شده‌است، ارتش اسرائیل «به‌طور آگاهانه بیش از ۷۰ هزار اصله درخت در غزه ریشه کن کرده، تا آثار حیات از این منطقه به‌طور کامل زدوده شود». حمله به «کمپ‌های پناهندگان هدف قرار دادن بیمارستان‌ها، روزنامه‌نگاران، کارمندان سازمان ملل، کشتن بی‌وقفه کودکان، گرسنگی دادن اجباری بیش از دو میلیون و سیصد هزار نفر این همه سیمای نسل‌کشی فاشیسم عریان در جهان است.

خبرگزاری رویترز در چهارشنبه ۲۴ مرداد ۱۴۰۳ از غزه گزارش داد که «محمد ابو القصمان به فاصله کوتاهی پس از تولد نوزادان دوقلوی‌اش در حمله ارتش اسرائیل به یک ساختمان نیمه تخریب در نوار غزه که خانواده‌اش در آنجا پناه گرفته بودند، به‌همراه همسر و مادر همسرش کشته شدند. این مرد فلسطینی در سردخانه بیمارستان در هنگام تحویل گرفتن اجساد خانواده‌اش مدارک تولد دوقلوها را که قاعدتاً می‌بایست نماد شادی و زندگی در غزه ویران‌شده باشد، تکان می‌داد و گریه می‌کرد.» محمد ابو القصمان به خبرنگار رویترز گفت: «در بازگشت به خانه بود

که ساکنان محل به او گفتند که نوزادان دوقلو و زخم و مادر زخم کشته‌شده‌اند همچنین به او گفتند که یک گلوله تانک به ساختمان نیمه تخریب که او در آن به سر می‌برد اصابت کرده او همراه با چند نفر دیگر جنازه‌های کوچک دو نوزاد چهار روزه که یکی پسر به نام اسر و دیگری دختر به نام ایسل را در کفن‌های سفید تحویل گرفته و از سردخانه منتقل کردند». بیمارستان شهداء الاقصی واقع در دیر البلح در نواحی کناره غزه یکی از محدود مراکز درمانی است که هنوز به فعالیت خود ادامه می‌دهد و به‌دلیل تعداد بیماران و مجروحان تحت فشار شدیدی است. خلیل الدقران یکی از پزشکان بیمارستان شهداء الاقصی به خبرنگار رویترز گفت: «امروز در تاریخ ثبت شد که ارتش اشغالگر دوقلوهای نوزاد که هنوز چهار روز نداشته همراه با مادر و مادر بزرگ کشته شده‌اند.»

حملات سنگین و پی در پی ارتش اسرائیل در ۱۴ ماه گذشته و همین‌طور کمبود شدید دارو و مواد غذایی و آب آشامیدن، مردم نوار غزه که از نظر جمعیت یکی از پر تراکم‌ترین نقاط جهان محسوب می‌شود به‌زانو درآورده‌است. وزارت بهداشت نوار غزه در جدیدترین بیانیه خود اعلام کرد بر اثر حملات اسرائیل در ۱۴ ماه گذشته بیش از ۴۳ هزار نفر کشته و بیش از ۲۰۰ هزار نفر دیگر مجروح و بخش اعظم ساختمان‌ها و زیرساخت‌ها در نوار غزه ویران‌شده. فدراسیون بین‌المللی روزنامه‌نگاران نشان می‌دهد که از هفت اکتبر سال گذشته الی

الان که جنگ ادامه دارد، دست کم ۲۰۰ خبرنگار در غزه کشته شده‌اند و شماری دیگر مفقود گشته‌اند. این سازمان بین‌المللی می‌گوید با اتحادیه خبرنگاران فلسطینی در حال جمع‌آوری و مستندسازی و بررسی اطلاعات مربوط به کشته شدن ۲۰۰ خبرنگار در جنگ غزه هستیم، که نام و اطلاعات آنان در فدراسیون بین‌المللی روزنامه نگاران مستندسازی شده‌است. پیش‌تر سازمان گزارشگران بدون مرز با طرح شکایتی در دیوان کیفری بین‌المللی از این نهاد درخواست کرده است که جنایت‌های ارتكابی علیه خبرنگاران در غزه را در اولویت کارهای خود قرار دهند. گزارشگران بدون مرز در اطلاعیه‌اش تأکید کرد که شمار خبرنگاران کشته شده در جنگ غزه از ۱۵۰ نفر عبور کرده است و همچنان در حال افزایش هستند. این سازمان بین‌المللی شکایتی علیه اسرائیل در دیوان کیفری بین‌المللی ثبت کرده است. کریم احمد خان دادستان کیفری بین‌المللی به سازمان گزارشگران بدون مرز اطمینان داده است که کشته شدن خبرنگاران را در تحقیقاتش در نظر می‌گیرد. دادستان ارشد کیفری بین‌المللی لاهه قبل از این اعلام کرده بود که به‌دنبال صدور حکم جلب برای رهبران اسرائیل به‌اتهام جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت است. شبکه ۱۲ اسرائیل به نقل از تزاری هانگبی رئیس شورای امنیت داخلی اسرائیل گزارش داده است که جنگ در غزه آن‌چنان که بلومبرگ تصریح می‌کند باعث گردیده که بودجه اسرائیل در ماه اکتبر ۲۰۲۴ نسبت به اکتبر

۲۰۲۳ بیش از ۷ برابر افزایش یافته‌است. روزنامه اقتصادی کالکالیست چاپ اسرائیل اعلام کرد که بر اساس آمارهای وزارت دارایی تخمین زده است که «غزه هزینه‌ای بالغ بر ۳۰۰ میلیارد شکل (واحد پول اسرائیل) معادل ۱۰۰ میلیارد دلار بر اقتصاد اسرائیل هزینه گذاشته‌است. این مبلغ معادل ۱۵ درصد تولید ناخالص ملی اسرائیل است. البته در کنار این موارد می‌توان به کاهش درآمدهایی چون کم شدن ۹۵ درصد گردشگری این کشور هم اشاره کرد. ضمن این سرمایه‌گذاران داخل و خارجی برنامه خود را جهت سرمایه‌گذاری در اسرائیل دچار تعلیق کرده‌اند. در این شرایط بانک مرکزی اسرائیل در اقدامی بی‌سابقه نرخ بهره را کاهش داده تا از این طریق بتواند به خانوار شاغل کمک کند. نرخ برابر هر شکل (واحد پولی اسرائیل) در مقابله با دلار آمریکا هر ۴ شکل، کمتر از یک دلار شده‌است. بر این مطلب بیافزاییم که بیش از یک میلیون نفر از ساکنان اسرائیل هجرت برعکس داشته‌اند و به کشورهای غربی و آمریکا رفته‌اند. همچنین تمام مردم مناطق شمالی اسرائیل بر اثر جنگ لبنان آواره شده‌اند و به مرکز اسرائیل پناه برده‌اند.» ●

پایان



## لایحه بودجه ۱۴۰۴ دولت چهاردهم و «وخامت اوضاع اقتصادی کشور»

حسن روحانی و دولت پادگانی ابراهیم رئیسی ادامه یافته است، در دولت وفاق ملی پزشکیان - خامنه‌ای، همراه با «ارز نیمایی» به پایان خود رسیده است و به جای آن «ارز مبادله» جایگزین گردید، که البته تفاوت آن با «ارز آزاد بازار» تقریباً به صفر رسیده است.

شیب افزایش مداوم و هر روز قیمت کالاها با حذف ارز ترجیحی و ارز نیمایی «تند و تندتر می‌شود» میانگینی که در این رابطه خود رسانه‌های حکومتی اعلام کرده‌اند «۳۵ تا ۱۲۰ درصد افزایش در بخش‌های مختلف کالاها می‌باشد» کسری بودجه دولت در سال جاری (۱۴۰۳) طبق گفته ناصر همتی وزیر اقتصاد دولت چهاردهم «رقم ۸۵۰ هزار میلیارد تومان» اعلام شده است. این خبرها و داده‌ها که از طرف نهادهای حکومتی اعلام شده است، فقط گوشه بسیار کوچکی از واقعیت

نزدیک به چهار ماه (۷ مرداد پزشکیان وارد پاستور شد) از عمر دولت وفاق ملی پزشکیان - خامنه‌ای می‌گذرد. چهار ماهی که طی آن به اعتراف دست اندرکاران رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و با استناد به داده نهادهای آماری خود رژیم مطلقه فقهاتی، «معیشت مردم به شدت سقوط کرده و اوضاع اقتصادی به مراتب بدتر شده است». چشم‌انداز بسیار تیره و تاری بر معیشت زندگی مردم و شاخص‌های اقتصادی تحمیل شده است و خبر از کاهش شدید خرید مردم، تشدید کاهش ارزش پول، دلار بالای ۶۹ هزار تومان، تشدید بحران و رکود اقتصادی، رشد منفی در همه عرصه‌های صنعت، افزایش قیمت‌های سرسام آور اقلام خوراکی، کاهش سرمایه‌گذاری‌های مورد ادعای دولت و رژیم، افزایش بیکاری و افزایش آمار اعلام ورشکستگی واحدهای تولید، افزایش شاخص فلاکت، افزایش هزینه‌های جاری دولت و دستگاه‌های نظامی‌اش به‌ویژه با فضای جنگی ایجاد شده، همه و همه نشان می‌دهد که اوضاع چهار ماه دولت وفاق ملی پزشکیان - خامنه‌ای، در تمامی موارد اشاره شده خراب و بحرانی‌تر از قبل از چهار ماه شده است.»

بدون شک بار اصلی این بحران و وضعیت خراب بر گرده مردم نگون‌بخت ایران می‌باشد. سبد حداقلی معیشت خانوار ۳/۳ نفری زحمت‌کشان اردوگاه عظیم نیروی کار و زحمت (اعم از کارگر و کارمند) در آبان‌ماه ۱۴۰۳، طبق کارشناسی کمیته مزد شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به «۳۷ میلیون تومان» در ماه رسیده است و تعداد فقیران جامعه بزرگ ایران طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به «۳۰ میلیون نفر» رسیده است. حذف ارز ترجیحی که در ادامه پروژه دولت شیخ

و داده‌های اقتصادی است که وضعیت زندگی و معیشت مردم را به تصویر می‌کشد. بی شک اوضاع واقعی اقتصادی به مراتب بحرانی‌تر و خراب‌تر از آن است که حکومت اعلام کرده است و با در نظر گرفتن «فاکتور فضای جنگی و انتظارات و خطرات و احتمالاتی که در پیش است»، وضعیت اقتصادی و گذران معیشت مردم، «به مراتب چندین برابر بدتر از وضعیت فعلی می‌باشد» آن چنانکه حتی خود مسعود پزشکیان در ۷ مرداد ۱۴۰۳ زمانی که وارد ساختمان پاستور شد و کار خود را شروع کرد گفت: «اینکه یک عده تصور می‌کنند من باید کاری بکنم، من نمی‌توانم کاری بکنم. من وعده خاصی ندادم، سیاست‌های دولت جدید، ادامه سیاست‌های دولت رئیسی است، ضربدر فاکتور فضای جنگی است، که دولت و کل نظام به پیش می‌برد» بنابراین آنچه مسعود پزشکیان در این صحبت خود مطرح می‌کند، بدون تردید «مانیفست دولت ۴ ساله یا ۸ ساله وفاق ملی پزشکیان - خامنه‌ای، ادامه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی است.»

برای فهم مانیفست دولت مسعود پزشکیان، باید ابتدا وضعیت دولت ابراهیم رئیسی در مدت نزدیک به سه سال (از مرداد ۱۴۰۰ تا اردیبهشت ۱۴۰۳) عمر دولتش مورد بررسی قرار دهیم تا توسط آن دولت وفاق ملی پزشکیان - خامنه‌ای را فهم کنیم. نرخ تورم در سال ۱۴۰۲ که اوج کار دولت ابراهیم رئیسی بود، و در اردیبهشت ۱۴۰۳ توسط بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی اعلام گردید «۵۲/۳ درصد بوده است» به بیان دیگر

بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، روز یکم اردیبهشت ۱۴۰۳ در رابطه با تقاضای قوه قضائیه جهت تعیین «تادیبه بدهی و مهریه» نرخ تورم سال ۱۴۰۲ را «۵۲/۳ درصد اعلام کرد» که خود این آمار حکومتی بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، نشان می‌دهد که «نرخ تورم در سال ۱۴۰۲ بالاترین نرخ تورم سالانه ایران از ۸۰ سال قبل بوده است». این در حالی است که «نرخ تورم سال ۱۴۰۲ مرکز آمار رژیم مطلقه فقاهتی در سوم فروردین ۱۴۰۳ در گزارشی اعلام کرد که ۴۰/۷ درصد بوده است». مقایسه بین دو نرخ اعلام شده بانک مرکزی و مرکز آمار این رژیم، تفاوت نزدیک به «۱۰ درصد» می‌رسد که خود نشان دهنده بارز «دست کاری دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در آمارهای اقتصادی و عددسازی به نفع خودش می‌باشد». رسانه فراز دیلی در ایران روز نهم فروردین ۱۴۰۳ در گزارشی با عنوان «نشانه‌های نگران کننده از عددسازی برای نمایش موفقیت دولت ابراهیم رئیسی در کنترل تورم اعلام شده، به نظر می‌رسد روندی در جریان است که به جای افزایش واقعی تورم به دنبال تغییر آمارها و پایین آوردن عدد تورم هستند چیزی که سال ۱۴۰۲ یک کارنامه موفق در تحقق شعار سال باشد» اضافه کنیم که خامنه‌ای در عید سال ۱۴۰۲، شعار سال را «افزایش تولید و کاهش تورم اعلام کرده بود» تا قبل از نرخ ۵۲/۳ درصد سال ۱۴۰۲ کابینه پادگانی ابراهیم رئیسی، بالاترین نرخ تورم در ۴۵ سال عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم «مربوط به سال ۱۳۷۴ دولت ششم هاشمی رفسنجانی بود،

که نرخ تورم به ۴۹/۴ درصد رسانده بود.»

با توجه به نرخ ۵۲/۳ درصد بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۴۰۲ و مقایسه آن با افزایش ۲۰ تا ۲۵ درصد حقوق اردوگاه عظیم کار زحمت ایران (اعم از کارگران و کارمندان) در سال ۱۴۰۲، بیش از پیش اثبات کننده آن می‌باشد که «در سال ۱۴۰۲ مشکلات اقتصادی و معیشتی دست کم بیش از سه چهارم جمعیت ایران را افزایش داده، و فقر و فلاکت جمعیت گسترده‌تری از مردم را گرفتار کرده بود». در همین رابطه روزنامه دنیای اقتصاد رژیم در شماره روز یکشنبه دوم اردیبهشت سال ۱۴۰۳ با اشاره به آخرین آمارهای بانک مرکزی از زخم تورم ۵۲/۳ درصد سال ۱۴۰۲ نوشت: «شاخص بهای تولید کننده در اسفند ۱۴۰۲ به عدد ۲۸/۱۰۵ رسید که نسبت به ماه قبل از آن افزایش ۱/۶ درصد نشان می‌دهد. این شاخص نسبت به اسفند ۱۴۰۱ هم به اندازه ۲۴/۵ درصد افزایش پیدا کرده است». تورم تولید کننده در سال ۱۴۰۲ نیز نسبت به متوسط سال ۱۴۰۱، به میزان «۳۳/۶ درصد» بالا رفته است.

«ماندگاری نرخ تورم سالانه در محدوده بالاتر از ۴۰ درصد در شش سال اخیر، اتفاق بی سابقه دیگری از زمان ثبت نرخ تورم در کشور ایران تاکنون بر اساس گزارش بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدین ترتیب بوده که از سال ۱۳۹۸ (دوره دوم دولت شیخ حسن روحانی) تاکنون نرخ تورم سالانه دائماً بیشتر از ۴۰ درصد نوسان داشته است. همچنین با توجه به اعلام

برخی مقام‌های رسمی و فعالان سیاسی در ایران، «نسبت رشد ۲۵ درصدی قیمت اقلام خوراکی در فروردین ۱۴۰۳، این امر می‌تواند ثبت رکوردهای جدید و بالاتر از نرخ تورم سال ۱۴۰۲ پیش‌بینی کرد». رکوردشکنی نرخ تورم در فروردین سال ۱۴۰۳ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در حالی رخ داد که مسئولان اقتصادی دولت سیزدهم از جمله محمدرضا فرزین (رئیس بانک مرکزی دو دولت سیزدهم و چهاردهم) «مدعی هست که در سال ۱۴۰۲ در نرخ تورم دولت پادگانی ابراهیم رئیسی با نرخ ۵۲/۳ درصد، موفق بوده است.»

خامنه‌ای هم سال ۱۴۰۲ دولت رئیسی را سال «مهار تورم و رشد تولید اعلام کرد» بررسی وضعیت اقتصادی کشور ایران طی شش ماهه اخیر آشکار می‌کند که دو دولت سیزدهم و چهاردهم رژیم مطلقه فقهاتی بر خلاف وعده و ادعاهایشان، «نه تنها در کنترل نرخ تورم موفق نبوده و نیستند، بلکه با مدیریت ناکارآمدشان روند افزایشی تورم را هم سرعت داده‌اند». به طوری که «نرخ تورم در دو سال نیم عمر دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، از مجموع تورم در دو دهه پایانی رژیم کودتایی پهلوی بیشتر بوده است». جزئیات جدیدی از بانک مرکزی در سال ۱۴۰۱ نشان می‌دهد که در سال ۱۴۰۱ دولت پادگانی ابراهیم رئیسی اگرچه استقراض مستقیم دولت از بانک مرکزی کاهش داد، «ولی استقراض شرکت‌های دولتی از بانک مرکزی حدود ۶۰ درصد افزایش داد». و این موضوعی است که باعث شد بدهی بانک‌های کشور به بانک مرکزی نیز جهشی نزدیک به ۶۰

درصدی داشته باشد.»

آمار بانک مرکزی در سال ۱۴۰۲ هم نشان می‌دهد که «نقدینگی آبان سال ۱۴۰۱، به بیش از ۵۸۰۰ هزار میلیارد تومان (۵۸۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰) برسد که تنها هزار میلیارد تومان آن مربوط به آبان‌ماه سال ۱۴۰۱ می‌باشد. نقدینگی تا آبان سال ۱۳۴۱ مبلغ ۲۷۷۰ هزار میلیارد تومان بیشتر از مبلغ نقدینگی تا آبان ۱۳۹۹ می‌باشد. بدین ترتیب «در سال ۱۴۰۱ میزان نقدینگی در کشور بیش از دو برابر شده است».

یادمان باشد که «نقدینگی مهم‌ترین عامل تورم است». طبق اعلام صندوق بین‌المللی پول نقدینگی در ایران طی سال‌های ۱۴۰۰ تا ۱۴۰۲ دولت ابراهیم رئیسی هر سال حدود ۴۷ درصد اوج گرفته است. یعنی طی دو سال عمر دولت رئیسی از نظر صندوق بین‌المللی پول میزان نقدینگی بیش از دو برابر شده است. نقدینگی لجام گسیخته در دولت‌های رژیم مطلقه فقاهتی عمدتاً «محصول ولع دولت‌ها، برای استقراض گسترده و وادار کردن بانک مرکزی به چاپ اسکناس بدون پشتوانه است». طی سال‌های دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی «یک سوم بودجه دولتی با استقراض از بانک مرکزی تأمین شده است» و بنا به گزارش صندوق بین‌المللی پول، «میزان بدهی دولت، در دولت ابراهیم رئیسی به بیش از ۲۴ درصد کل تولید ناخالص داخلی کشور رسید. در حالی که این رقم تا پیش از دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی تنها به ۱۶ درصد تولید ناخالص داخلی رسیده بود».

با چنین حجم عظیمی از بدهی بود که «لایحه بودجه ۱۴۰۲ دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی با ۴۷۶ هزار میلیارد تومان کسری تراز عملیاتی بسته شد که البته این رقم ۵۸ درصد بیشتر از کسری بودجه سال ۱۴۰۱ دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی بوده است. در دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی، افت ارزش ریال و بالا رفتن قیمت دلار در بازار، نه تنها برای دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی درآمدهای ریالی، بابت فروش ارز در بازار آزاد ارز داشته است، ارزش واقعی بدهی دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی را هم کاهش می‌داد. یادمان باشد که «نرخ دلار (در زمانی که در مرداد سال ۱۴۰۰، ابراهیم رئیسی به پاستور رفت، و پاستور را از شیخ حسن روحانی تحویل گرفت) ۳۶ هزار تومان بود»، که بعد از کشته شدن ابراهیم رئیسی این مبلغ به نزدیک ۷۰ هزار تومان رسید. یعنی تقریباً ۲۰۰ درصد ارزش ریال سقوط پیدا کرده است. آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم «سقوط ارزش ریال، به معنای عرضه کردن دلار گران‌تر به بازار آزاد است» که خود این امر بسترساز کسب درآمد بیشتر برای دولت می‌باشد.

عنایت داشته باشیم که «ریال» واحد پول کشور ایران در دوران دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی بدل به «ضعیف‌ترین پول دنیا شد» تا آنجا که امروز به‌عنوان «کم ارزش‌ترین ارز جهان شناخته می‌شود». کاهش ارزش ریال ایران در رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، با جنگ ایران و عراق و اختلاس‌های نجومی و ایجاد نهادهای عظیم سپاه و بسیج و ارتش و گروه‌های نظامی در عراق و

حزب الله لبنان و یمن و غیره، و همچنین به دلیل تحریم اقتصادی اعمال شده به علت فعالیت‌های هسته‌ای رژیم مطلقه فقهتی، این همه باعث گردیده که به «کاهش ۴۰۰ درصدی ارزش ریال منجر بشود». از سال ۲۰۱۸ میلادی امپریالیسم آمریکا مدعی شد که ایران برنامه هسته‌ای خود را ادامه می‌دهد. لذا از همان زمان تحریم‌ها تشدید شد و دسترسی کشور ایران را به بازار جهانی کالا را محدود کردند. از آن زمان دیگر رژیم مطلقه فقهتی حاکم نمی‌توانست نفت خود را آزادانه صادر کند که با این عمل «حدود ۶۹ درصد درآمد سالانه‌اش که نفت تشکیل می‌داد، قطع گردید». بدون تردید این اتفاق باعث کسری و بحران در بودجه سالانه ایجاد کرد. این تحریم‌های امپریالیستی «غیر از نفت سایر صنایع از جمله پتروشیمی و متالوژی نیز شامل می‌شود» تا ماه می سال ۲۰۲۰ میلادی (پایان دولت اول ترامپ) رژیم مطلقه فقهتی حاکم «تورمی سرعتی» را تجربه کرد و پول آن «۶۰۰ درصد از ارزش خود را از دست داده است.»

باری «چاپیدن پول یا سرقت از شهروندان با چاپ اسکناس و خلق تورم توسط بانک مرکزی مانند برداشتن پول از جیب مردم نگون بخت ایران هست. نفوذ رژیم مطلقه فقهتی در دولت‌های مختلف به درون بانک مرکزی و در کنترل گرفتن فرایند چاپ پول با اهداف سیاسی تفاوتی با نفوذ سارقان مسلح به بانک مرکزی ندارد.» کاهش افت تولید بازارهای اقتصادی کشور ایران همچنان نگران بی‌انضباطی پولی و مالی موجود

هستند. بر اساس آخرین گزارش نهادهای مالی رژیم مطلقه فقهتی حاکم، در پنج ماه اول سال ۱۴۰۳ «۴۴۵ هزار میلیارد تومان به حجم نقدینگی اضافه شده است». به عبارتی روزانه دولت در پنج ماه سال ۱۴۰۳ مبلغ «۸/۲ هزار میلیارد تومان از جیب مردم برداشت می‌کرده و ۸/۲ هزار میلیارد تومان پول جدید در بازارهای مختلف به گردش درآمده است». با رشد ۸/۱۲ درصدی نقدینگی در مدت یاد شده، اکنون حجم نقدینگی به بیش از ۴۹۵۰۰۰۰۰ هزار میلیارد تومان رسیده است. (۴۹۵۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰ تومان می‌باشد).

«سهم پایه پولی و رشد نقدینگی عمدتاً به دلیل افزایش سقف مجاز استفاده از تنخواه خزانه از سه به پنج بوده است». در خصوص چرایی رشد لجام گسیخته پایه پولی و نقدینگی می‌توان به دو نکته مهم اشاره کرد.

نخست اینکه دولت‌ها در رژیم مطلقه فقهتی به دلیل آنکه درآمدهای پایه‌دار در اختیار ندارند، سقف برداشت از تنخواه خود نزد بانک مرکزی افزایش می‌دهد و منابع لازم برای کسری هزینه‌هایش از این محل تأمین می‌کند. به عبارت دیگر به‌طور متداول رژیم مطلقه فقهتی با روشن نگه داشتن موتور چاپ اسکناس خود، تأمین مالی می‌کند.

دوم اینکه «سیاست‌های پولی بانک مرکزی رژیم مطلقه فقهتی شکست‌خورده و به به بن بست کامل رسیده است». به طوری که با وجود تلاش‌های مستمر بانک مرکزی برای برگزاری



پرداخت دستمزدها از طریق چاپ پول عمل کنند. و اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگر و کارمند به حاشیه جامعه برانند. در نتیجه این امر باعث می‌گردد که آنها به مردم آدرس اشتباه بدهند.»

سرمایه‌داران و مدیران از بودجه همه هزینه‌هایشان پرداخت می‌گردد و به همه جا بودجه می‌دهند و بودجه را امری جنگی و نظامی تعریف می‌کنند و بعد از اینکه کم می‌آورند برای کسری بودجه از دستمزد کارگران و کارمندان و زحمت‌کشان چاپ اسکناس بدون پشتوانه ایجاد می‌کنند که آن عامل اصلی تورم می‌شود. وقتی که برای اختلاس‌های نجومی بانک‌ها و صندوق بازنشستگان (مثل پرداخت پول مال باختگان در سال ۹۶) پول چاپ می‌کنند، و در سال ۹۶ دولت شیخ حسن روحانی ۳۰ هزار میلیارد تومان در این رابطه پول چاپ کرد، این امر باعث بالا رفتن تورم می‌شود. البته غیر از این راه‌ها برای کسب پول در موارد دیگری نیز گاه به‌طور علنی و گاه با چراغ خاموش دولت به‌دنبال افزایش درآمد خود از جیب مردم می‌رود که یک مورد آن افزایش ۵۵ درصدی بهای آب و برق و گاز بود. یکی از سیاست‌های کابینه وفاق ملی پزشک‌یان - خامنه‌ای که بی‌سروصدا در حال اجر شدن آن است و در واقع ادامه سیاست کابینه رئیسی می‌باشد، «حذف دلار نیمایی و جانشین کردن دلار مبادله‌ای و نزدیک کردن نرخ دلار مبادله‌ای به دلار بازار آزاد است که تأثیر سنگینی بر افزایش بهای دلار و نرخ تورم داشته است» فراموش

نکنیم که مطابق این رویکرد دولت پزشک‌یان دلار امروز در بازار را به قیمت ۷۰ هزار تومان رسانیده‌است. دلیل این امر هم روشن است، زیرا عموم کارخانجات و دامداری و غیره به واردات مواد اولیه با همین قیمت دلار دارند. بنابراین افزایش قیمت دلار بهای کالاها باعث افزایش تورم در بازار می‌گردد.

باری، روز سه‌شنبه اول آبان‌ماه ۱۴۰۳ مسعود پزشک‌یان به مجلس رفت، تا لایحه بودجه ۱۴۰۴ کابینه‌اش را به مجلس بدهد. او با علم به ارقام بی‌سابقه کسر بودجه آن برای آنکه مورد سؤال نمایندگان قرار نگیرد، همانند زمان معرفی اعضای کابینه‌اش، پیشاپیش اعلام کرد که در رابطه با تدوین بودجه بندی این لایحه «با مقام رهبری گفتگو کرده، و از او توصیه‌های لازم گرفته است». البته قبل از اینکه بودجه به مجلس برود فاطمه مهاجرانی سخنگوی دولت پزشک‌یان روز چهارشنبه ۲۵ مهر در پاسخ به اعتراض و مطالبات کارگران و بازنشستگان و پرستاران و معلمان و گندم کاران طی سخنانی فریبکارانه و بی‌شرمانه گفته بود که: «دست بوس بازنشستگان، پرستاران، معلمان و گندمکاران هستیم. اعتراض شان بر حق است. اما آنها باید بار را به‌اندازه، بر دوش دولت بگذارند، بودجه ما محدود است و ما باید در پرداخت‌ها اولویت بندی بکنیم». بر اساس اعتراف سخنگوی دولت پزشک‌یان با توجه به ارقام اعلام‌شده در این لایحه، «اولویت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم نه تأمین معیشت و زندگی کارگران و بازنشستگان، پرستاران، معلمان و دیگر

اقتدار تهیدست زحمتکش جامعه است، بلکه تقویت و تأمین بنیه دفاعی و نهادهای سرکوب با هدف بقای رژیم مطلقه فقهتی می‌باشد.»

پزشکیان در سخنان قبل از تحویل لایحه بودجه به مجلس گفت: «قیمت تمام شده بنزین بدون لحاظ کردن بهای استخراج آن لیتری ۸۰۰۰ تومان است، کدام منطق قبول می‌کند که پول گندم داد، حقوق بازنشستگان را نداد، بنزین ۵۰ هزار تومان را ۱۰ هزار تومان بفروشند؟» بدون تردید این سخنان پزشکیان «مقدمه‌ای برای اعلام افزایش قیمت بنزین تحت عنوان تعدیل نظام ارزی و یارانه سوخت بود که چند روز بعد از این سخنرانی دیدیم به‌عنوان مقدمه بنزین سوپر را آزاد کرد و اعلام کرد که با قیمت جدید بنزین سوپر فروخته شود.»

در خصوص اعتلای خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ که بر اساس افزایش سیصد درصدی قیمت بنزین بود، پزشکیان گفت: «اکثر اقتصاددانان معتقد به اصلاحات تدریجی و عدم اتخاذ رفتار شوک آمیز در اقتصاد هستند». علی‌هذا، با توجه به اظهارات قبلی محمدرضا عارف معاون اول پزشکیان و ناصر همتی وزیر اقتصاد کابینه پزشکیان در مورد خطرات افزایش شوک آور قیمت بنزین و اینکه جامعه توان و تحمل شوک گرانی بنزین ندارد، باید انتظار داشت که کابینه پزشکیان در سال آینده به تدریج در چند مرحله یا به‌قول عارف غیر عجولانه قیمت بنزین را افزایش دهد. پزشکیان در تعریف اولویت‌های لایحه بودجه پیشنهادی ۱۴۰۴ خود گفت: «تقویت بنیه دفاعی

یکی از اولویت‌های اصلی دولت در سال آینده است که در ارقام بودجه ۱۴۰۴ در نظر گرفته شده‌است» بنابراین در این رابطه است که در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۴، «مبلغ ۱۳ هزار میلیارد تومان به بودجه نیروهای انتظامی افزوده شده‌است که قرار است از محل تحویل نفت خام تأمین گردد». البته «این جدای از دیگر هزینه‌های کلان سپاه پاسداران، ارتش و بسیج و همچنین جدا از بودجه اختصاصی ده‌ها میلیارد دلاری برای پیشبرد استراتژی ژئوپلیتیکی رژیم مطلقه فقهتی است. تأمین مالی و پشتیبانی و لجستیکی گروه‌هایی که تحت نام «محرور مقاومت» اسم گذاشته شده‌است، می‌باشد.

طبق اعلام رسانه‌های حکومتی در چارچوب لایحه پیشنهادی کابینه پزشکیان «ضریب گروه‌های مختلف حقوق‌بگیران در سال آینده ۲۰ درصد افزایش پیدا می‌کند» و این در حالی است که عرض یک هفته، «قیمت ریال پول ملی در مقایسه با دلار به ۷۰ هزار تومان رسید». عنایت داشته‌باشیم که نرخ تورم حتی طبق پیش‌بینی اقتصاددانان خود رژیم در این شرایط بالاتر از ۵۰ درصد می‌باشد. «افزایش ۲۰ درصد حقوق در سال آینده نزدیک یک سوم نرخ تورم می‌باشد». همچنین در این رابطه توجه داشته‌باشیم که در این شرایط «هزینه سبد معیشت حداقلی خانواده ۳/۳ نفری ۳۷ میلیون تومان می‌باشد». علی‌احمال، لایحه بودجه ۱۴۰۴ کابینه توافق ملی پزشکیان - خامنه‌ای، بدون تردید یک لایحه‌ای است که علاوه بر آنکه بنیه دفاعی رژیم مطلقه





تومان تحویل نفت خام به نیروهای مسلح و ۱۲۶ هزار میلیارد تومان تحویل نفت خام به سایر دستگاه‌های اجرایی دارای مجوز در بودجه ۱۴۰۴ پیش‌بینی شده است». تاج‌گردون رئیس کمیسیون تلفیق مجلس در رابطه با فروش نفت خام سپاه و نیروهای امنیتی و غیره می‌گوید: «چرا با نیروهای مسلح این‌گونه رفتار می‌کنیم، که مسئول فروش بنزین بشوند، یا مسئول خرید بنزین بشوند، و یا مسئول فروش نفت خام بشوند» (مجلس رژیم ۸ آبان ۱۴۰۳).

در فهم این سخن تاج‌گردون باید توجه بکنیم که «تحویل نفت خام به نیروهای مسلح، از ابداعات رژیم مطلقه فقه‌ای در دولت پادگان‌ی ابراهیم رئیسی بود که گفته می‌شود، دولت چهاردهم توافق ملی پزشکیان - خامنه‌ای حجم آن را ۳ برابر کرده است». در هیچ جای دنیا «نفت یا ماده خام معدنی تحویل نیروهای مسلح نمی‌گردد، تا آنها هر طوری که می‌خواهند مستقل از دستگاهی اخص مربوط به وزارت نفت به فروش برسانند». بر این مطلب بیافزاییم که «حدود ۷۰ درصد اقتصاد کشور در اختیار سپاه پاسداران است که به نیابت از طرف خامنه‌ای بسیاری از هلدینگ‌ها و شرکت‌های سودده مانند پتروشیمی و فولاد و معادن و غیره در چنگ خود دارند و از این طریق میلیاردها دلار به کام می‌کشند، بدون آنکه بابت آن مالیاتی بدهند، یا به کسی حساب پس بدهند».

به این ترتیب سپاه پاسداران «دولتی در دولت است، دولتی که هم از طریق بودجه رسمی و

هم از مجاری غیر رسمی و قاچاق نفت و ارز و غیره مبالغ سرسام‌آوری را از تن و جان مردم محروم بیرون می‌کشند تا هزینه سرکوب و کشتار مردم را تأمین کنند». لایحه بودجه جدا از تصویری که از اقتصاد کشور در سال پیش رو به‌دست می‌دهد، به‌ویژه از آن رو برای کارگران و دیگر زحمت‌کشان جامعه اهمیت دارد که نشان می‌دهد «تأثیری بر سطح زندگی و معیشت آنها خواهد داشت یا نه؟»

پزشکیان دو روز قبل از ارائه لایحه بودجه به مجلس در مراسم بیست و هشتمین دوره روز ملی صادرات، با اشاره به افزایش بدهی دولت و بانک‌ها و ناترازی کابینه در مقابله با این شرایط گفت: «وضع ما به تبع این ناترازی‌ها خوب نیست، و ما در حال جنگ هستیم، و روز به‌روز هم وضعیت بدتر می‌شود». کابینه پزشکیان «میزان افزایش حقوق سالمندان و بازنشستگان تأمین اجتماعی ۲۰ درصد و حداقل حقوق شاغلان را ۱۲ میلیون ۸۰۰ هزار تومان و مدعی شد که پیش‌بینی کابینه نرخ تورم ۳۰ درصد است». لذا بر پایه همین نرخ ۳۰ درصد تورم با توجه به افزایش ۲۰ درصد حقوق این امر به مفهوم کاهش ۱۰ درصدی قدرت خرید حقوق‌بگیران در سال ۱۴۰۴ می‌باشد. لازم به ذکر است که، آن چنانکه فوقاً هم مطرح کردیم، «برآورد خانه کارگر هزینه یک خانوار ۳/۳ نفری در شهریور ماه جاری به حدود ۳۷ میلیون تومان در ماه بوده است. اگر تورم ۳۰ درصدی اعلام‌شده در سال ۱۴۰۴ در نظر بگیریم، هزینه خانوار ۳/۳ نفری

در سال ۱۴۰۴، مبلغ ۴۸ میلیون تومان در ماه می‌شود لهذا، طبق ادعای خود دولت با در نظر گرفتن تورم ۳۰ درصد در سال ۱۴۰۴ تنها ۲۵ درصد حداقل حقوق و حداقل حقوق بازنشستگان تنها ۲۲/۵ درصد از هزینه ۴۸ میلیون تومانی یک خانواده ۳/۳ نفری پر می‌کند.»

البته فراموش نکنیم که «بخش بزرگی از حقوق بگیران حداقل می‌گیرند، از جمله نیمی از بازنشستگان تأمین اجتماعی که تنها ۴ برابر حداقل حقوقی که می‌گیرند، تازه به مرز خط فقر می‌رسند». تورم و رکود اقتصادی با توجه به سیاست حاکم بر بودجه ۱۴۰۴، بسیار بدتر از سال ۱۴۰۳ خواهد بود، که تأثیر مستقیمی بر زندگی و معیشت اردوگاه بزرگ کار و زحمت خواهد داشت.

همتی وزیر اقتصاد و پورمحمدی رئیس سازمان برنامه و بودجه «از کسری بودجه ۸۵۰ هزار تومانی در سال ۱۴۰۳ خبر می‌دهند». منابع درآمد دولت «درآمدهای نفتی، مالیات، حقوق گمرک، فروش کالاها و خدمات فروش اوراق قرضه و فروش شرکت‌ها و اموال مالکیت دولت تأمین می‌کند». در لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۴ پیش‌بینی شده که روزانه ۴ میلیون ۴۴۰ هزار بشکه نفت خام و میعانات نفتی تولید بشود، که از این میزان دو میلیون ۷۰۰ هزار بشکه نفت خام و میعانات صادر می‌گردد. این رقم حدود ۵۰ درصد بیشتر از میزان صادرات کنونی نفت و میعانات است. قیمت هر بشکه نفت خام در لایحه بودجه ۶۳ دلار در نظر گرفته شده است.

لازم به ذکر است که به گفته انصاری عضو مجمع تشخیص مصلحت: «دولت نفت خود را در بازار با تخفیف ۱۵ تا ۳۰ دلار در هر بشکه به خریداران عرضه می‌کند مضافاً اینکه هزینه انتقال نفت در دریا به کشتی‌های دیگر هزینه اضافی حمل و نقل و هزینه برگشت پول به کشور باعث می‌گردد قیمت نفت به شدت کاهش پیدا کند.» درآمدهای مالیاتی یک منبع دیگر از درآمدهای دولت است. که بر اساس لایحه پیشنهادی بودجه ۱۴۰۴ در آمد مالیاتی ۳۹ درصد نسبت به سال گذشته افزایش پیدا کرده و به مبلغ ۱۷۰۰ هزار میلیارد تومان باید برسد. قابل توجه است که درآمدهای مالیاتی در سال ۱۴۰۳ در شش ماه اول سال جاری ۸۴ درصد، حدود ۱۰۰ هزار میلیارد بوده است که خود همین موضوع می‌تواند به مفهوم ۲۰۰ هزار میلیارد تومان کسری بودجه تا پایان سال جاری باشد. که با توجه به تشدید بحران اقتصادی رکود - تورمی در سال آینده افزایش ۳۹ درصدی مالیات نسبت به سال جاری ۷۰۰ هزار میلیارد تومان می‌تواند درآمد مالیاتی داشته‌باشد، که نسبت به سال جاری ۷۰ درصد افزایش می‌یابد.

درآمدهای گمرکی در لایحه پیشنهادی بودجه سال آینده ۸۵ درصد افزایش دارد که درصد افزایش ۲۶۴ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده است که تحقق آن نیز بسیار بعید است. درآمد از محل واگذاری و فروش شرکت‌ها دولتی ۱۳۵ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده است که در بودجه سال جاری ۶۰ هزار میلیارد تومان

می‌باشد که نیمی از آن تحقق پیدا نکرده‌است. یکی دیگر از منابع درآمد فروش، اوراق قرضه است که ۷۰۰ هزار میلیارد تومان در نظر گرفته شده‌است، از این ۷۰۰ هزار میلیارد تومان ۴۷۰ هزار میلیارد تومان بابت پرداخت اصل و سود اوراق سر رسیده شده سال‌های قبل است، و باقی می‌ماند ۲۳۰ هزار تومان.

از بودجه عمرانی سال ۱۴۰۴، مبلغ ۱۱۹۶ هزار میلیارد تومان می‌باشد که از این مبلغ ۶۳۶ هزار میلیارد تومان آن برای تقویت بنیه دفاعی است و باقی می‌ماند ۵۶۰ هزار میلیارد تومان. بر این مطلب بیافزاییم که «در سال‌های گذشته هرگز بودجه عمرانی به‌طور کامل تحقق نیافته است» به‌عنوان مثال پولی که در ۷ ماه اول سال جاری صرف پروژه‌های عمرانی شده‌است بر اساس گزارش مرکز پژوهشی مجلس تنها ۲۰ درصد مبلغی بوده است که می‌بایست طبق قانون بودجه در این مدت هزینه می‌شد.

در لایحه بودجه ۱۴۰۴، «چیزی به نام افزایش یا کاهش قیمت بنزین یا گاز و برق و آب نیامده‌است.» اما آن چنانکه گفته شد، پزشک‌های در سخنان خود در زمان تحویل لایحه به مجلس گفت: «یکی دیگر از چالش‌های موجود اصلاح یارانه‌های انرژی است میزان مصرف بنزین در سال جاری حدود ۴۰ درصد بالاتر از سال ۱۳۹۸ است. امسال حدود ۹۰ هزار میلیارد تومان در صورت ادامه وضع موجود در سال آینده باید ۱۳۰ هزار میلیارد تومان واردات بنزین داشته‌باشیم.»

در گزارشی دولتی ایلنا ۲۰ مهر ۱۴۰۳ منتشر کرد: «فرامرز توفیقی رئیس کمیته دستمزد کانون عالی شورای اسلامی کار از افزایش سبد معیشتی جمعیت ۳/۳ نفره به ۳۶ میلیون و ۷۹۰ هزار تومان خبر داد.» بر اساس این گزارش هزینه روزانه تأمین نیازهای خوراکی ۳/۳ نفره حدود ۴۶۶ هزار تومان است که در ماه این رقم می‌رسد به ۱۳ میلیون ۹۹۰ هزار تومان که با حساب سایر هزینه‌های سبد معیشت خانوار حدود ۳۷ میلیون تومان است که همین رقم با توجه به حداقل دستمزد کارگران برای کارگران متاهل با دو فرزند بالغ بر ۱۱ میلیون تومان است «فاصله ۲۶ میلیون تومانی حداقل حقوق دستمزد با سبد معیشت خانوار دارد». به‌عبارت دیگر حداقل دستمزد کارگران با دو فرزند، کمتر از ۳۰ درصد هزینه‌های یک خانوار است. تازه پزشک‌های و همدستان وی از همان ابتدا به بهانه ناترازی انرژی زمینه سازی برای افزایش بهای گاز و برق و غیره هم کرده است. ●

پایان

## در حاشیه گفتگوی آبراهامیان

### در رابطه با مسائل سیاسی کلان جامعه بزرگ ایران

(که توتالیتریسم عریان فقهاتی) می‌باشد». اما در رژیم کودتایی پهلوی «شکل دیکتاتوری فقط بر آزادی‌های سیاسی جامعه ایران استوار بود نه آزادی‌های اجتماعی بود.» اما در توتالیتریسم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «این دیکتاتوری هم‌بر زندگی فردی و هم‌بر زندگی اجتماعی یعنی هم آزادی‌های اجتماعی و هم آزادی‌های فردی و هم آزادی‌های سیاسی و اخلاقی مردم ایران را به چالش می‌کشند.»

علی‌ایحال، به‌لحاظ اختناق و استبداد و دیکتاتوری جنس استبداد و اختناق آنها متفاوت بوده و هست. استبداد و دیکتاتوری رژیم کودتایی پهلوی استبداد عریان بر آزادی‌های سیاسی استوار بود. اما اختناق رژیم مطلقه فقهاتی از جنس توتالیتریسم

آبراهامیان استاد دانشگاه نیویورک و یکی از مشهورترین تاریخ‌شناسان ایران به‌شمار می‌رود که نویسنده کتاب «ایران بین دو انقلاب» نیز می‌باشد که این کتاب سال‌ها است که در کشور ایران به‌عنوان منابع کارشناسی ارشد علوم سیاسی شناخته می‌شود. در خصوص مسائل سیاست کلان مردم ایران باورهایی دارد که در اینجا به شرح و نقد آن می‌پردازیم.

یکم - او معتقد است که «شرایط کنونی ایران قابل مقایسه با روندهای که به فروپاشی رژیم محمد رضا شاه انجامید، نیست». این سخن آبراهامیان در صورتی است که «جامعه ایران در ۴۵ سال پس از انقلاب ۵۷، به مراحل رشد و تکامل ذهنی رسیده که اصلاً قابل مقایسه با سال‌های ۵۶ و ۵۷ نیست». در سال‌های ۵۶ و ۵۷ جامعه ایران به‌لحاظ «شرایط عینی»، در وضعیتی از فقر و فلاکت توسط شکست فرم ارضی شاه - کندی (یا به اصلاح انقلاب سفید شاه - کندی) گرفتار شده بود، که امروز جامعه ایران با درجات اگراندیس‌مان شده از آن فقر و فلاکت برخوردار می‌باشد. عامل اصلی این دو شرایط عینی در کشور ایران «سرمایه‌داری وابسته حکومتی، نفتی و بوروکراتیک می‌باشد». بنابراین، به‌لحاظ شرایط عینی، عامل فلاکت و بدبختی جامعه ایران چه در سال‌های ۵۶ و ۵۷ دوران رژیم کودتایی پهلوی و چه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «مشترک می‌باشد». با این تفاوت که «غارت‌گری و فساد و بوروکراسی بی‌سر و ته و شکل استبداد در رژیم مطلقه فقهاتی در ۴۵ سال گذشته،

و اختناق آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی هست که در چارچوب اسلام فقهاتی و رژیم مطلقه فقهاتی بر مردم ایران تحمیل می‌کنند. به لحاظ شرایط ذهنی، «وضعیت رشد آگاهی طبقاتی و آگاهی سیاسی و آگاهی اجتماعی مردم ایران در رژیم کودتایی پهلوی و در سال‌های ۵۶ و ۵۷ پایین بود. در نتیجه همین ضعف آگاهی گروه‌های مختلف باعث ضعف سازماندهی گروه‌های مختلف اجتماعی و همچنین باعث گردید تا مردم در خلأ رهبری جمعی تکوین یافته از پایین قرارگیرند که همین خلأ آگاهی و سازماندهی و رهبری دینامیک باز بستر ساز آن گردید، تا جامعه نگون‌بخت ایران عکس خمینی را در ماه ببینند. و پوپولیسم خمینی آنها را فریب بدهد.»

اما برعکس در شرایط فعلی جامعه ایران به آگاهی طبقاتی و اجتماعی و سیاسی قابل توجهی دست یافته‌اند. و لهذا همین امر باعث گردیده که همان جامعه‌ای که «در ۱۲ فروردین سال ۵۸، با بیش از ۹۰ درصد رأی موافق، در حمایت از حکومت اسلامی (که همان رژیم مطلقه فقهاتی و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی بود) نه یک بیشتر و نه یک کلمه کمتر رأی بدهند. بدون آنکه کوچک‌ترین اطلاعی از جوهر ولایت فقیه خمینی داشته‌باشند به صندوق‌های رأی مهندسی شده ریختند. اما همان جامعه ایران

امروز از بعد از سرکوب هولناک خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ الی الان در تمامی انتخاب‌های مهندسی شده رژیم مطلقه فقهاتی، حتی با آمارهای دست‌ساز رژیم، «نتوانستند حتی نیمی از جمعیت افراد مشمول به کاندیداهای دست‌ساز رژیم مطلقه فقهاتی رأی بدهند» که خود این امر نشان می‌دهد که «رشد عظیم جنبش نافرمانی مدنی در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی در این شرایط، به بیش از ۷۰ درصد جمعیت ایران رسیده است.»

لهذا به همین دلیل است که از تابستان سال ۹۶ الی الان اکثر گروه‌های اجتماعی اعم از کارگران و معلمان و بازنشستگان و مالباختگان و پرستاران و غیره، شعارشان این بشود که «تنها کف خیابون - به دست میاد حق‌مون» و همراه با رشد آگاهی طبقاتی و سیاسی و اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه ایران امروز توانسته‌اند به سازماندهی گروهی و کارگاهی حداقلی که حال رشد می‌باشد، دست پیدا کنند.»

دوم - از نظر آبراهامیان «این رژیم (یعنی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) هنوز بین ۱۵ تا ۲۰ درصد مشروعیت دارد. در حالی که رژیم پهلوی دیگر مشروعیتی برایش باقی نمانده بود. لذا در صورتی که اتفاق غیر منتظره و عجیبی رخ ندهد، خبری از فروپاشی این رژیم نخواهد بود و استمرار تقابل میان مردم و حکومت به چند قطبی شدن هر چه بیشتر فضای

جامعه منجر می‌شود.»

در این سخن آبراهامیان او معتقد است که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مشروعیت دارد، اما رژیم کودتایی پهلوی مشروعیتی نداشت.» این مقایسه آبراهامیان یک مقایسه مع‌الغیر می‌باشد. زیرا «مبنای مشروعیت رژیم کودتایی پهلوی عدم حمایت مردمی بود که از بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا به حداقل خودش رسید. اما مبنای مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ولایت مطلقه این رژیم در ۴۵ سال گذشته می‌باشد که توسط گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی در چارچوب اسلام فقهاتی شکل گرفته است و اسلام فقهاتی که خمینی و رژیم مطلقه فقهاتی بر آن تکیه می‌کنند همان اسلام دگماتیستی و ارتجاعی است که بیش از هزار سال (از عصر آل بویه و صفویه) در جامعه ایران پیروانی داشته و اکنون هم پیروان حداقلی دارد» و در سال ۵۷ و ۵۶، همین پیروان اسلام فقهاتی بودند که پیشاپیش همه، عکس خمینی را در ماه بردند، و قطعاً تا زمانی که این بخش حداقلی جامعه به گاهی ایدئولوژیک و اسلام رهایی‌بخش دست پیدا نکنند، نمی‌توانند با اسلام فقهاتی حاکم مرزبندی نمایند.»

مع‌هذا، به این خاطر بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۸ سال حیات درونی و برون‌ی خود، چه در فاز

سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران، و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام، در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش خود، و تکیه بر اسلام رهایی‌بخش معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی (به‌عنوان پیشگامان این راه و طریقت) باور داشته و دارند و «نجات اسلام رهایی‌بخش تطبیقی از اسلام دگماتیست و ارتجاعی اسلام فقهاتی، شرط رهایی این بخش از توده‌ها و از وابستگی به رژیم مطلقه فقهاتی می‌دانند.»

ماحصل این بخش از گفته‌های فوق ما در پاسخ به رویکرد به آبراهامیان این است که، «آن چنانکه جنس استبداد رژیم مطلقه فقهاتی با استبداد رژیم کودتایی پهلوی متفاوت می‌باشد، جنس نامشروعیت رژیم کودتایی پهلوی هم با نامشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی هم متفاوت می‌باشد» و بنابراین، برای اینکه «حداقل مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی در جامعه ایران از بین برود باید توسط آگاهی مذهبی به اسلام رهایی‌بخش در ذهن و اندیشه آنها، باید اسلام تطبیقی رهایی‌بخش اقبال و شریعتی را جانشین اسلام دگماتیست فقهاتی آنها بکنیم و تا زمانی که بخشی از توده‌ها یا حداقلی از جامعه ایران پیرو اسلام فقهاتی دگماتیسم و نظریه استبدادساز ولایت فقیه باشند، امکان حذف این حداقل مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی که در نهادهای حکومتی اعم از سپاه و بسیج،

بنیاد مستضعفان، کمیته‌امداد خمینی، بنیاد شهید و جانبازان و غیره وجود ندارد.»

آبراهامیان در ادامه گفتگوی خود می‌گوید، «فروپاشی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در گرو حذف این حداقل مشروعیت (که آبراهامیان به غلط ۱۵ تا ۲۰ درصد می‌داند) رژیم مطلقه فقهاتی است.» این داوری آبراهامیان مانند دیگر داوری‌های او داوری غلطی می‌باشد. چرا که «عامل فروپاشی رژیم مطلقه فقهاتی ناتوانی این رژیم در مدیریت صحیح اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فساد و اختلاس سیستمی و سرکوب آزادی‌های فردی و اجتماعی و سیاسی و اخلاقی جامعه ایران می‌باشد». بنابراین «زمانی که رشد فساد و اختلاس و توتالیتریسم در جامعه و رژیم ایران به صورت یک بحران سیستمی و فراگیر در آمده و اقتصاد و جامعه ایران در حال فروپاشی می‌باشد، و بیش از ۴۰ میلیون نفر از جامعه ایران در خط فقر مطلق به سر می‌برند، بدون تردید «تنها توسط یک شوک، مانند خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱، که این شوک‌ها به صورت اقتصادی آپارتایدی و یا (مانند حاشیه‌نشین‌های شهر مشهد در خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و افزایش ۳۰۰ درصدی بنزین در آبان‌ماه ۹۸ و قتل حکومتی مهسا امینی در خیزش ملی پاییز ۱۴۰۱) جامعه ایران را به صورت یکپارچه منفجر می‌شود و دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه

فقهاتی هم در آن صورت آچمز می‌سازند». بنابراین، این گفته آبراهامیان که می‌گوید: «در صورتی که اتفاق غیر منتظره و عجیبی رخ ندهد، خبری از فروپاشی این رژیم نخواهد بود» در پاسخ به این جمله آبراهامیان آن چنانکه فوقاً هم اشاره کردیم، آن «اتفاق غیر منتظره و عجیبی که از نظر آبراهامیان می‌تواند باعث فروپاشی رژیم مطلقه فقهاتی بشود، در این جامعه که بیش از ۴۰ میلیون نفر در فقر مطلق به سر می‌برند، و آپارتاید مذهبی و جنسیتی و قومی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم جامعه را زمین‌گیر کرده است، تنها و تنها یک شوک اقتصادی و یا آپارتایدی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد نه چیزی بیشتر از این.»

سوم - آبراهامیان در بخش دیگر از گفته‌هایش می‌گوید: «انقلاب به فرایندی گفته می‌شود که یک قیام عمومی از پایین صورت گرفته باشد و رژیم را سرنگون کند. آنچه در سال ۵۷ در ایران رخ داد، یک انقلاب واقعی بود.» در رابطه با این گفته آبراهامیان باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً انقلاب انواع مختلفی دارد. اعم از انقلاب سیاسی، انقلاب اقتصادی، انقلاب اجتماعی و انقلاب فرهنگی و غیره که برای مثال انقلاب کبیر فرانسه در سال ۱۷۸۹، یک انقلاب اجتماعی و طبقاتی بود که با غلبه طبقه بورژوازی بر طبقه فئودالیسم و زمین‌داری در



جامعه فرانسه بالاخره توانست این انقلاب اجتماعی و طبقاتی به سرنگونی نظام امپراطوری لویی‌ها در فرانسه بکشد، و نظام جمهوری را جانشین آن بکند. در انگلستان انقلاب اقتصادی توانست جامعه و نظام حاکم را عوض کند و در آلمان انقلاب فکری و آگاهی‌بخش و فرهنگی بود که توانست نظام کاتولیسیسم حاکم بر جامعه را سرنگون بکند و نظام پروتستانی سم حاکم کند. یکی از فیلسوفان بزرگ آلمانی در خصوص انقلاب در آلمان می‌گوید: «ما در آلمان برعکس فرانسوی‌ها انقلاب میدانی نکردیم. ما به انقلاب میدانی کشور فرانسه و دیگر جوامع از جمله انقلاب آمریکا اندیشیدیم و انقلاب خود را ساختیم.»

ثانیاً آنچه در تمامی خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و پاییز ۱۴۰۱ در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران رخ داد «همگی قیام‌های ملی تکوین یافته از پایین بودند. هیچ‌کدام از این خیزش‌های مخملی تزریق شده از بالا نبودند» علت شکست تمامی این خیزش‌های ملی بدون استثنا، «فقدان آگاهی‌یابی و سازماندهی و رهبری جمعی تکوین یافته از پایین بودند» که این امر بدون تردید با درازمدت نشدن حیات این خیزش‌های ملی حاصل می‌شد. مع‌الوصف، به همین دلیل است که دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی، بدون

استثنا تلاش می‌کنند تا با سرکوب‌های هولناک این خیزش‌ها، از حیات مستمر آنها جهت پر کردن خلأ آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و دستیابی به رهبری جمعی دینامیک تکوین یافته از پایین خودداری نمایند.

چهارم - آبراهامیان در بخشی دیگر از گفتگوی خود می‌گوید: «همه از انقلاب آمریکا سخن می‌گویند، درحالی‌که استقلال از یک قدرت استعماری، نامش انقلاب نیست». اشتباه بزرگ آبراهامیان در این رابطه این است که او «انقلاب رهایی‌بخش تکوین یافته از پایین مثل انقلاب مردم هندوستان در چارچوب رهبری ماهاتما گاندی که با قیام گسترده و فراگیر تکوین یافته از پایین مردم هندوستان در چارچوب نافرمانی مدنی شکل گرفت و توانستند مردم هندوستان و کشور هند را از زیر بار اسارت چندین ساله انگلستان نجات بدهند» و یا «انقلاب مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق که باعث ملی شدن صنعت نفت ایران گردید». بیافزاییم که جنبش عظیم مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق، منهای اینکه ضد استعمار و ضد امپریالیسم انگلیس بود، ضد استبدادی و آزادی‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه هم‌بود و همچنین «انقلاب ضد امپریالیستی مردم مصر تحت رهبری ناصر بر علیه امپریالیسم انگلیس که باعث ملی شدن کانال سوئز گردید» و غیر از انقلاب‌های رهایی‌بخش

ضد استعماری و ضد امپریالیستی هستند که از پایین توسط خلق‌ها تکوین پیدا کردند. بنابراین، در پاسخ فرموله شده به این گفته آبراهامیان می‌توانیم بگوییم، «انقلاب ضد استعماری اگر به‌صورت یک طبقه بر علیه طبقه دیگر از بالا صورت بگیرد مثل انقلاب آمریکا بر علیه امپریالیسم انگلیس این انقلاب نمی‌تواند «یک انقلاب رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی باشد» تنها نامش (همان طوری که آبراهامیان مطرح می‌کند) «استقلال از یک قدرت استعماری است» ولی در صورتی که «مبارزه ضد استعماری در قالب پیروزی مبارزه رهایی‌بخش مردم مثل انقلاب الجزایر که با آن مبارزه آزادی‌بخش بر علیه امپریالیسم فرانسه به پیروزی رسید. این یک انقلاب رهایی‌بخش است که استقلال از یک قدرت استعماری تنها بخشی از آن می‌باشد.» پنجم - در جای دیگر این گفتگو آبراهامیان می‌گوید: «کسانی کودتا می‌کنند و برای جلب مشروعیت و سرپوش نهادن بر کاری که

انجام داده کودتای خود را انقلاب می‌نامند.» این سخن آبراهامیان یک واقعیت درستی است که «فرق بین کودتا و انقلاب را مشخص می‌کند که کودتا حرکت از بالا برای کسب قدرت است. اما انقلاب سیاسی از پایین توسط توده‌های مردم صورت می‌گیرد.» مثلاً «حتی انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، که گرچه بعد از پیروزی توسط رهبری خمینی و حواریونش شکست خورد، ولی به هر حال یک انقلاب بود، چراکه حرکت مردم ایران از پایین، رژیم کودتایی پهلوی را از پای درآورد و بدین ترتیب انقلاب ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ نمی‌تواند کودتا نامید. آن چنانکه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران، هرگز نمی‌تواند توسط شورش چند نفر اوباش تحت رهبری شعبان بی‌مخ جنبش ملی نامید. ●

ادامه دارد

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)  
[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

بر همه‌چیز مردم نگون‌بخت ایران تسلط پیدا کند.

ثامناً در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، متولیان رسمی اسلام دگماتیست فقهاتی که همان روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی می‌باشند، در بستر توتالیتراریسم اسلام دگماتیسم فقهاتی، مدعی‌اند که «زگهواره تا گور برای مردم ایران برنامه از قبل تعریف شده آسمانی دست‌ساز خودشان دارند که جامعه بزرگ ایران مجبور و موظف به انجام آن می‌باشند.»

تاسعا این همه باعث گردیده که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مردم ایران در عصر ظلمت سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی قرار بگیرند و سه قدرت عظیم زر و زور و تزویر حاکم، هم زیستی سیاسی و اجتماعی و حتی صنفی برای گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران را غیر ممکن و مشکل و سخت بکنند و باعث شده‌است که

رابعاً سرکوب و خفقان و سانسور و ارباب توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آن‌چنان بر مردم نگون‌بخت ایران تحمیل شده‌است که حتی آزادی‌های خصوصی، مثل شکل‌بندی زندگی و لباس و غیره آنها هم به چالش کشیده شده‌است. آن‌چنانکه در کادر این توتالیتراریسم هولناک رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته جامعه زنان و جامعه اقلیت‌های قومی و جامعه اقلیت‌های مذهبی ایران به‌صورت شهروند درجه دوم در آمده‌اند و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حتی در رختخواب مردم ایران هم دخالت می‌کند.

خامساً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته، کنش‌گران عرصه مبارزه سیاسی و مدنی و حتی صنفی در زندان‌های قرون وسطایی خود منهای کشتار و اعدام فراگیر و اعمال شکنجه‌های ضد انسانی قرون وسطایی، نه‌تنها با جدا کردن آنها از جامعه و جهان و خانواده به عرصه عدم ارتباط کامل کشانیده‌است، بلکه حتی گرفتار عدم ارتباط با خودشان هم کرده است.

سادساً جامعه بزرگ ایران توسط حاکمیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم، گرفتار سه نوع توتالیتراریسم مطلق شده‌اند که عبارت‌اند از توتالیتراریسم حاکمیت مطلقه فقهاتی، توتالیتراریسم اسلام دگماتیسم فقهاتی و توتالیتراریسم فضای اجتماعی.

سابعاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در طول ۴۳ سال گذشته عمر خود، با توتالیتراریسم اسلام دگماتیسم فقهاتی تلاش کرده است تا

مردم ایران نتوانند در تعیین سرنوشت خودشان کوچک‌ترین دخالتی داشته‌باشند و نتوانند به‌صورت آزاد حتی در تعیین سرنوشت حداقلی زندگی خودشان با هم مشارکت کنند و سرنوشت حداقلی خودشان را به‌دست خودشان تعیین کنند.

ما می‌گوییم علت و دلیل اینکه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (از اردیبهشت ۱۳۵۸ که فرایند برون‌ی حرکت جنبش پیشگامان شروع شده الی زماننا هذا) پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده است تا با گفتمان‌سازی در بستر استراتژی آگاهی‌بخش با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی، دامنه حرف‌های خود را تا اعماق جامعه بزرگ بکشانند، برای این بوده است که:

الف پیوسته بر این باور بوده‌ایم که مخاطب ما مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران در جبهه برابری‌طلبانه اردوگاه عظیم کار و زحمت پائینی‌ها جامعه و اقشار میانی جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه جامعه بزرگ ایران می‌باشند، نه صاحبان قدرت زر و زور و تزویر حاکم.

ب - آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری (نه رهبری) سه عنصری بوده‌اند که در طول ۴۶ سال گذشته عمر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به‌عنوان وظیفه و مسئولیت اجتماعی کنش‌گران جنبش پیشگامان در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب

اصلاحی تعریف کرده‌ایم. مع‌الوصف، در راستای انجام این سه وظیفه و سه مسئولیت (آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری، کنش‌گران جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و دینامیک خودجوش، خودسازمان‌ده، خودرهبر، مستقل و تکوین یافته از پایین، اعم از جنبش‌های کارگران، دانشجویان، زنان، معلمان، اقلیت‌های قومی و مذهبی و مزدبگیران تا حاشیه‌نشینان شهری در سه عرصه صنفی و مدنی و سیاسی) بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام تلاش کرده است تا با گفتمان‌سازی اندیشه‌های خودش را معطوف به کنش‌های اجتماعی بکند نه معطوف به کسب قدرت یا مشارکت در قدرت سیاسی حاکم.

ما می‌گوییم «فهم دین و فهم اسلام تاریخی امر متحولی است نه ثابت» لذا در این رابطه است که می‌توانیم فهم دین و یا فهم اسلام تاریخی را به سه قسمت تقسیم نماییم که عبارتند از:

۱ - فهم دگماتیستی از دین و اسلام تاریخی.

۲ - فهم انطباقی از دین و اسلام تاریخی.

۳ - فهم تطبیقی از دین و اسلام تاریخی.

بنابراین، در تعریف این سه دسته از فهم از دین و یا فهم از اسلام تاریخی، باید بگوییم که «در فهم دگماتیستی از دین و از اسلام تاریخی، مفسران رسمی دین و اسلام تاریخی درون دین و درون اسلام تاریخی (در اشکال مختلف فقهاتی و روایتی

و کلامی و صوفیانه و فلسفی و غیره) بدون در نظر گرفتن برون دین و اسلام تاریخی مطلق می‌کنند» اما «در فهم انطباقی از دین و از اسلام تاریخی (برعکس فهم دگماتیستی) مفسران انطباقی دین و اسلام تاریخی برون دین و اسلام تاریخی را مطلق می‌کنند و درون دین و اسلام تاریخی در چارچوب همان برون دین فهم می‌نمایند» ولی «در فهم تطبیقی از دین و از اسلام تاریخی، مفسران تطبیقی دین و اسلام تاریخی (و در رأس همه آنها معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی) درون و برون دین و اسلام تاریخی را در پیوند با هم دیگر فهم می‌کنند؛ و هیچ‌کدام را نسبت به دیگری مطلق نمی‌کنند، هر چند که مبنای تفسیر تطبیقی آنها در بستر بازسازی تطبیقی نظری از دین و از اسلام تاریخی با سلاح اجتهاد در اصول و فروع درون دین می‌باشد و در نگاه دیالکتیکی آنها اولویت بر درون دین است، ولی آنها هرگز حاضر به ذبح برون دین در پای درون دین هم نمی‌شوند» لذا در این رابطه است که حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری «با تعریف درون دین تحت عنوان ابدیت» و «برون دین تحت عنوان تغییر» این رابطه درون و برون دین و یا رابطه ابدیت و تغییر در رویکرد تطبیقی خودش این‌چنین تبیین می‌نماید:

«اسلام وفاداری نسبت به خدا را خواستار است، نه وفاداری نسبت به حکومت استبدادی را و چون خدا بنیان روحانی نهایی حیات است وفاداری به خدا، عملاً وفاداری به طبیعت مثالی خود آدمی است. اجتماعی که بر چنین تصویری از واقعیت

بنا شده باشد، باید در زندگی خود مقوله‌های ابدیت و تغییر را با هم سازگار کند. بایستی که برای تنظیم حیات اجتماعی خود اصولی ابدی در اختیار داشته‌باشد، چه آنچه ابدی و دایمی است، در این جهان تغییر دایمی جای پای محکمی برای ما می‌سازد. ولی چون اصول ابدی به این معنی فهمیده شوند معارض با هر تغییرند، یعنی معارض با چیزی هستند که قرآن آن را یکی از بزرگ‌ترین آیات خدا می‌داند، آن وقت سبب آن می‌شوند که چیزی را که ذاتاً متحرک است از حرکت باز دارند. شکست اروپا در علوم سیاسی و اجتماعی اصل اول را مجسم می‌سازد و بی حرکتی اسلام در ظرف مدت ۵۰۰ سال اخیر اصل دوم را مجسم می‌سازد. آیا اصل حرکت در اسلام چیست؟ همان است که به نام اجتهاد خوانده می‌شود» (بازسازی فکر دینی در اسلام فصل ششم اصل حرکت در ساختمان اسلام ص ۱۶۹ سطر دوم به بعد).

ما می‌گوییم بزرگ‌ترین آفتی که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، گرفتار جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک و دینامیک خودجوش و تکوین یافته از پایین شده‌است و علی‌الدوام هم ادامه دارد «محدود و پایین ماندن سطح مطالبات کنش‌گران این جنبش‌هاست». به‌طوری‌که به‌عنوان مثال در این رابطه می‌توانیم به سطح مطالبات کنش‌گران اردوگاه کار و زحمت توجه بکنیم، زیرا «سطح مطالبات آنها مانند چهار دهه پیش همان افزایش دستمزد و پرداخت حقوق

معوقه و لغو قراردادهای موقت سفید امضا و غیره می‌باشد». بدون تردید، این موضوع آفت بزرگی برای این جنبش‌ها می‌باشد؛ زیرا هنگامی که مطالبات کنش‌گران پایین باقی بماند، تغییرهای فراگیر ساختاری چه در عرصه اجتماعی و چه در عرصه سیاسی و اقتصادی سخت و غیر ممکن می‌گردد. طبیعی است که به موازات اینکه تغییر و تحول برای کنش‌گران جنبش‌های دینامیک اجتماعی سخت و غیر ممکن جلوه نماید، شرایط برای بسیج گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران هم دشوار می‌گردد.

عنایت داشته باشیم که پایین ماندن سطح مطالبات گروه‌های اجتماعی منهای اینکه باعث می‌گردد تا آنها خودشان را با شرایط سخت موجود به صورت انطباقی وفق بدهند و حرکتی در راستای تحول تطبیقی ساختاری شرایط فعلی نداشته باشند، خود همین امر باعث می‌گردد تا روحیه فردگرایی و حرکت‌های محدود کارگاهی (نه حرکت‌های سراسری اردوگاهی) حاکم بر جنبش اعتراضی و اعتصابی آنها بشود و به دنبال سازمان‌یابی سراسری و جمعی فراگیر نروند. در این رابطه لازم به ذکر است که «هیچ ذات انقلابی به صورت از پیش‌مقدر شده برای گروه‌های مختلف اجتماعی از کارگران تا زنان و تا دانشجویان و معلمان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و غیره وجود ندارد، آنچه که بسترساز انقلابی شدن آنها می‌گردد، خود فشارها و ستم‌های استثماری و استبدادی و استثماری بالایی‌های قدرت سیاسی

و قدرت اقتصادی و قدرت اجتماعی یا زر و زور و تزویر می‌باشد که بی‌شک تنها همین فشارهای عینی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی است که باعث می‌گردد تا آنها به موازات تکوین شرایط عینی و ذهنی اقدام به مقاومت فردی و جمعی در برابر قدرت حاکم استثماری و استبدادگر و استثماری بکنند»، بنابراین، نه تنها هیچ ذات انقلابی به صورت از پیش‌مقدر شده برای گروه‌های مختلف اجتماعی در بستر پراکسیس صنفی و سیاسی و اجتماعی وجود ندارد، بلکه مهمتر از آن اینکه نباید با موضوع اردوگاه و طبقه و قشر گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران هم به صورت ذات‌گرایانه برخورد کرد، چرا که اصلاً فی نفسه ما در خارج ذهنیت کنش‌گران با واقعیت‌هایی تحت عنوان طبقه یا اردوگاه و غیره روبه‌رو نیستیم، بدون تردید، این‌گونه باورها تنها توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی کنش‌گران گروه‌های مختلف اجتماعی برای آنها حاصل می‌شود. ●

ادامه دارد

## «حقیقت دموکراسی»

## «حقیقت سوسیالیسم» و

## «حقیقت جامعه مدنی»

به حریم‌های خصوصی باز می‌دارد» که این کاملاً عکس رویکرد جان لاک در عرصه تفکر لیبرالی خودش بود. ح - نباید فراموش کنیم که جوهر دموکراسی لیبرالیستی (برعکس جوهر دموکراسی مستقیم یا مشارکتی یا شورایی و یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی اقتصادی و اجتماعی) «در تصدیق خواست‌های فرد به مثابه واقعیت اساسی جامعه مدنی مدرن نهفته‌است». در مانیفست اندیشه‌های نظریه‌پردازان دموکراسی لیبرالیستی «هیچ ارزش یا هیچ‌ارتری در جامعه مدرن وجود ندارد که فرد کاملاً و دائماً موظف و مکلف به انجام آن باشد». بر این مطلب بیافزاییم که «محو

البته قبل از جان لاک، هابز در سال ۱۶۵۱ «عدم توافق میان اعضای جامعه مدرن و غیر سنتی به‌عنوان یک اصل امری جدی می‌دانست». هابز بر پایه همین اصل عدم توافق میان اعضای جامعه مدرن و غیر سنتی بود که تئوری حکومت خود را این‌چنین تبیین کرد. هابز بر این نظر بود که «این عدم توافق در جامعه باعث می‌گردد که جوامع انسانی را به خشونت و فروپاشی تهدید کند لذا برای پرهیز از این پیشامد (از نظر او) فقط از طریق سپردن اقتدار به حاکمی که تصمیم‌هایش در باره قانون و امور عمومی از جمله عقاید عمومی حرف آخر تلقی می‌شود، می‌توان عمل کرد» بنابراین در این رابطه تفاوت بین جان لاک و هابز در تبیین وظایف حکومت در جامعه مدرن در این بود که «جان لاک انجام وظایف حکومت بر پایه عقل تعریف می‌کرد اما هابز به اقتدار تکیه می‌کرد».

لذا هابز در عرصه تفکر لیبرالیستی خودش معتقد بود که «دولت مدرن مکلف به رعایت قواعدی است که از نظر او ممکن است نه عقلانی باشد و نه مطلوب و آزادی‌های او در این رابطه تنها به عرصه‌هایی محدود می‌شود که قانون درباره آن ساکت باشد». البته هابز این عرصه‌ها را قلمرو کوچکی تلقی می‌کرد. هابز در چارچوب تفکر لیبرالی خودش «قوانین در جامعه مدرن را با دیوارها و حصارهای مقایسه می‌کرد که مردم را در آن جامعه مدرن از ورود

شدن دلبستگی‌ها و پیوندهای موروثی در جامعه مدرن همه معلول رشد مناسبات اقتصادی می‌باشد که در آن مناسبات همه اعضا در چیزی مشارکت دارند که آدام اسمیت آن را معامله داد و ستد و مبادله می‌نامد.»

مع الوصف در همین رابطه است که هایک (۱۹۶۰) در عرصه بازسازی تفکر لیبرالیسم در مغرب‌زمین معتقد بود که «اقتصاد باید خارج از قلمرو مداخله سیاسی در جامعه لیبرالیستی باشد.»

ط - حقیقت این است که «لیبرالیسم و دموکراسی دو چیز و دو سنت فکری کاملاً متفاوت هستند که همیشه با هم در جدال تمام‌عیار بوده‌اند» زیرا برعکس لیبرالیسم «معنای واژه دموکراسی حکومت مردم است» و این «واژه برای نخستین بار در قرن پنجم پیش از میلاد هرودت مورخ یونانی به کار برده‌است. هرودت demos یا مردم را با kratein یا حکومت کردن را با هم ترکیب کرد و از آن واژه دموکراسی را ساخت» و اگر چه برای اولین بار «در تعریف دموکراسی آبراهام لینکلن بود که دموکراسی را به حکومت مردم به‌وسیله مردم و برای مردم تعریف کرد» ولی اگر مفهوم حکومت و حکومت کردن در دموکراسی را بیشتر تشریح بکنیم، می‌توانیم جوهر دموکراسی با دقت بیشتری در مقایسه با جوهر لیبرالیسم مطرح نماییم چراکه «دموکراسی به‌معنای نظامی است که

در آن کل مردم تصمیم‌های اساسی و تعیین کننده درباره امور مهم سیاسی و اقتصادی اجتماعی جامعه اتخاذ می‌کنند» و به لحاظ قانونی «در دموکراسی کل مردم از حق اتخاذ این تصمیم‌ها برخوردارند.»

لازم به ذکر است که «مفهوم بر خوداری کل مردم از حق تصمیم‌گیری‌های اساسی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی جامعه وجه تمایز محوری دموکراسی با سایر نظام‌ها اعم از لیبرالیسم و دسپاتیزم و اریستوکراسی و غیره می‌باشد» بنابراین «حتی دموکراسی را نمی‌توان با حکومت اکثریت آن چنانکه لیبرالیسم تبلیغ می‌نماید معادل دانست». چراکه «تصمیمی که از سوی همه مردم اتخاذ می‌شود چیزی بالاتر از تصمیم اکثریتی است که لیبرالیسم بر طبل آن می‌کوبد.»

باری در عرصه «تعریف دموکراسی بر پایه مشارکت همه مردم به‌وسیله همه مردم و برای همه مردم است که موضوع اصل برابری در دموکراسی به‌عنوان یک اصل محوری مطرح می‌گردد». زیرا خود تصور «تصمیم‌گیری کل مردم مستلزم پذیرش این فکر هست که رأی هر فرد در جامعه مساوی با رأی دیگران است که بر پایه شعار هر نفر یک رأی خلاصه می‌شود». علی‌هذا در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «پیوند بین دموکراسی و برابری آن چنان تنگاتنگ می‌باشد که باید برابری را محور



اصلی و اولیه دموکراسی تعریف کنیم و بگوییم که بدون اصل برابری در دموکراسی، دموکراسی اصلاً معنا و مادیت پیدا نمی‌کند». تنوع و گوناگونی نظام‌های دموکراسی به‌خصوص در طول بیش از ۴۵۰ سال گذشته «باعث مخدوش شدن معنای دموکراسی (یعنی حاکمیت کل مردم به‌وسیله کل مردم و برای کل مردم) می‌شود».

توجه داشته‌باشیم که «لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری یک دموکراسی غیر مستقیم یا دموکراسی نمایندگی می‌باشد که با دموکراسی مستقیم و مشارکتی و شورایی جوهری صد در صد متفاوت دارد» اگرچه دموکراسی در قرن‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد در آتن اهمیت داشته است ولی باید عنایت داشته‌باشیم که در قرن هفدهم و هیجدهم با ظهور نظریه‌پردازان بزرگی چون جان لاک، هابز، روسو و منتسکیو و غیره بود که باعث گردید که «رویکرد به دموکراسی دوباره بازتولید بشود» و البته در فرایند پسا جنگ جهانی دوم رویکرد به دموکراسی دامنه بیشتری پیدا کرد.

دموکراسی در بدو تکوین آن در یونان باستان صورت دموکراسی مستقیم داشت نه دموکراسی غیر مستقیم یا دموکراسی نمایندگی و تا اواخر قرن هیجدهم در دیسکورس نظریه‌پردازان سیاسی دموکراسی همین جایگاه مستقیم خود را حفظ کرده بود. به‌بیان دیگر «تا اواخر

قرن هیجدهم دموکراسی فقط به همین شکل دموکراسی مستقیم اطلاق می‌شد». در «لیبرال دموکراسی فقط در چند تصمیم‌گیری از طریق انتخابات مردم شرکت می‌کنند بقیه تصمیم‌گیری‌های اصلی و فرعی تا اساسی‌ترین تصمیم‌ها توسط نمایندگان متکی بر طبقه حاکمه و در چارچوب مناسبات سرمایه‌داری گرفته می‌شود. امروزه اصطلاح لیبرال به نظام‌های حکومتی اطلاق می‌شود که «بر آزادی فردی و محدود ساختن قدرت حکومت و التزام به قانون اساسی تکیه دارند».

ژان ژاک روسو در سال ۱۷۶۲ با «نوشتن دو اثر مهم فلسفه‌ی سیاسی خود یعنی امیل و قرارداد اجتماعی (حدود یک قرن بعد از جان لاک) به بازتعریف دموکراسی پرداخت». او برعکس جان لاک «در مورد قرارداد اجتماعی اجازه نمی‌دهد که افراد اصالتاً مستقل ظرفیت اراده‌ی خویش را به یک حکومت بسپارند» زیرا از نظر او «این اراده انتقال‌ناپذیر است، بنابراین تنها شکل مشروع دموکراسی از نظر روسو دموکراسی مستقیم با مشارکت همه شهروندان در قانون‌گذاری می‌باشد». روسو برای طرح الگوی دموکراسی مستقیم مورد نظر خود بر دولت شهرهای یونان باستان و روم باستان و ژنو تکیه می‌کرد که با روش‌های متفاوت برابری شهروندان را با نابرابری میان آنان و بقیه‌ی جمعیت تجسم می‌بخشیدند.

روسو در سال ۱۷۷۲ قانون اساسی برای لهستان (که در معرض خطر نخستین تقسیم از سوی پروس اتریش و روسیه قرار داشت) نوشت «طرح او در آن قانون اساسی متضمن لحاظ کردن سنت لهستانی و تلاش برای تبدیل آن به یک آگاهی ملی اصیل (که از طریق آموزش برابر با طبقه‌ی شهروند در یک دولت‌شهر برای لهستانی‌ها به دست می‌آید) بود» و باز در همین رابطه بود که روسو به منظور نزدیک شدن به شرایط تحقق اراده‌ی همگانی معتقد «به اعطای درجه بالایی از خودگردانی (به هر یک از ۳۳ استانی که در لهستان به وجود می‌آمد) بود که از نظر او در نهایت با ترتیبات فدرال (آن ۳۳ استان لهستان) می‌توانستند به هم پیوندند.»

۱۴ - تا زمانی که «حوزه‌ی برابری حقوق برای همه‌ی شهروندان از حوزه سیاسی و قضائی به حوزه‌ی اقتصادی کشیده نشود، امکان جایگزین شدن دموکراسی مشارکتی و شورایی به جای دموکراسی نمایندگی لیبرالیستی وجود ندارد». عنایت داشته‌باشیم که افلاطون در رد نظریه دموکراسی مستقیم و تأیید نظام اریستوکراسی بر این باور بود که «تصمیم‌گیری سیاسی سالم نیاز به مطالعه‌ی کافی و وافی دارد و از آنجایی که بسیاری از رأی‌دهندگان فاقد چنین کارشناسی‌اند، بنابراین از نظر او دموکراسی مستقیم به احتمال زیاد به نظام سیاسی بسیار ضعیفی می‌انجامد زیرا

حکومت در دست‌های کسانی قرار خواهد گرفت که مهارت یا دانش اندکی از کاری که انجام می‌دهند، دارند.

بنابراین از «نظر افلاطون این ناخداست که باید کشتی را هدایت کند نه مسافران یا مردم». لازم به ذکر است که «در یونان باستان دموکراسی مستقیم عبارت بودند از دولت - شهری که زیر حاکمیت مردم قرار داشتند». البته این اشتباه خواهد بود اگر تصور کنیم که «همه مردم دولت - شهرها بر آن حکومت می‌کردند». زیرا در آن «دولت - شهرها زنان و بردگان و بسیاری از مردم غیر شهروند آن‌ها که ساکن آن دولت شهرها بودند اجازه‌ی مشارکت در اداره‌ی آن نداشتند». شکل دموکراسی مستقیم در دولت شهرهای آتن (از ۳۲۱ تا ۵۰۰ قبل از میلاد) به این صورت بود که هر شهروند می‌توانست تا در مجمع عمومی حضور پیدا کند و برنامه مجمع و حکومت روزانه شهر توسط شورا نظارت می‌گردید و هیئت‌های منصفه مدیریت کارکردها و وظایف قضائی و بازرسی را بر عهده داشتند. عضویت در شورا و هیئت‌های منصفه هر دو به قید قرعه صورت می‌گرفت و هر شهروند همیشه فرصت داشت تا روزی رئیس آتن و روز دیگر دادستان کل شهر بشود. ●

ادامه دارد

### به عنوان نماد همیشگی و جاویدان نبرد تاریخی، جنبشی، آگاهی‌بخش، رهائی‌بخش، عدالت‌طلبانه و آزادی‌خواهانه، جبهه حق با جبهه باطل می‌باشد

اسلامی را همان حکومت الهی می‌دانند، و علاوه بر اینکه هم خمینی و هم صالحی نجف‌آبادی هیچ جایگاهی برای انتخاب مردم در تعریف جوهر الهی، حکومت اسلامی قائل نیستند، از همه مهمتر اینکه هم خمینی و هم صالحی نجف‌آبادی بر این باورند که وظیفه حکومت اسلامی یا حکومت الهی اجرای فقه اسلام فقه‌ای می‌باشد، و بدون اجرای فقه اسلام فقه‌ای از نظر خمینی و صالحی نجف‌آبادی امکان تحقق حکومت اسلامی در جامعه وجود ندارد.»

به بیان دیگر آن چنانکه خمینی در کتاب ولایت فقیه خود تأکید می‌کند «با اجرای فقه اسلام فقه‌ای، اصلاً وظیفه حکومت اسلامی

علی‌ایحال، در همین رابطه است که «خمینی بر این باور بود که همین خلافت و ولایت الهی انتقال یافته از پیامبر به امامت (از امام علی تا آخرین ائمه) در دوره غیبت، این حق خلافت و حکومت الهی به روحانیت حوزه فقه‌ای، یا به قول او به فقهای حوزه‌های فقهی شیعه (که از نظر او در رأس آنها مراجع تقلید و البته خودش قرار دارد) انتقال پیدا می‌کند». مع‌الوصف، بدین ترتیب است که «خمینی در تبیین پروسه پنج ماه و دوازده روز عاشورای امام حسین مانند صالحی نجف‌آبادی معتقد است که حرکت امام حسین برای تشکیل حکومت اسلامی بوده است» و باز در همین رابطه است که «خمینی مانند صالحی نجف‌آبادی معتقد است که هدف تلاش امام حسین در پروسه عاشورای ۶۱ - ۶۲ جهت دستیابی به حکومت آن بوده است که احکام فقهی، اسلام فقه‌ای را در جامعه مو به مو پیاده نماید.»

لذا از اینجا است که خمینی می‌گوید: «امام حسین (ع) مسلم را فرستاده است که مردم را دعوت به بیعت کند و حکومت اسلامی تشکیل بدهد و حکومت فاسد را از بین ببرد.»

پر واضح است که «هم خمینی و هم صالحی نجف‌آبادی علاوه بر اینکه حکومت و خلافت امری الهی برای امام حسین می‌دانستند (نه امری بر پایه انتخاب و خواسته مردم) و علاوه بر اینکه هم خمینی و هم صالحی نجف‌آبادی حکومت

به پایان می‌رسد و حاکمین حکومت اسلامی وظیفه دیگری ندارند» و البته آن چنانکه قبلاً هم به اشاره مطرح کردیم، «ریشه اولیه این رویکرد خمینی و صالحی نجف‌آبادی در باب حکومت اسلامی به‌عنوان امر الهی (نه امری حاصل از انتخاب مردم) در این است که از نظر آنها عدالت منحصر به عدالت قضائی می‌شود که باز از نظر آنها این عدالت قضائی، تنها توسط اجرای فقه اسلام فقاهتی در جامعه قابل تحقق می‌باشد» و لذا هر جا که خمینی و صالحی نجف‌آبادی «از عدالت صحبت می‌کنند، منظور آنها همان عدالت قضائی حاصل اجرای تمام و کمال و یا مو به موی فقه اسلام فقاهتی می‌باشد.»

شاید بهتر باشد که بگوییم، «از نظر خمینی و صالحی نجف‌آبادی هرگز و هرگز عدالت به‌صورت عام و کلی و فرا دینی (که شامل عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت جنسیتی، عدالت آموزشی و عدالت قضائی می‌باشد) مطرح نیست، و آنها هرگز معتقد نیستند که لازمه عدالت قضائی در جامعه (من‌های اینکه باید توسط اجرای قوانین مصوبه نمایندگان مردم باشد، و منهای اینکه عدالت قضائی امری اجتماعی می‌باشد نه امری فردی، از همه مهمتر اینکه دستیابی به عدالت قضائی در جامعه) امری مؤخر بر اجرای عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت جنسیتی و عدالت

آموزشی می‌باشد» به‌عبارت دیگر «تا زمانی که جامعه نتواند به‌صورت دینامیک به عدالت اجتماعی، عدالت سیاسی، عدالت اقتصادی، عدالت جنسیتی و عدالت آموزشی دست پیدا کنند، هرگز و هرگز نمی‌تواند حتی توسط قوانین قضائی مصوبه خود مردم یا نمایندگان مردم به عدالت قضائی دست پیدا کند.»

شکست رژیم مطلقه فقاهتی در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم، معرف همین انحراف در فهم آنها نسبت به موضوع تحقق عدالت قضائی توسط اجرای فقه اسلام فقاهتی می‌باشد که هم خمینی و هم صالح نجف‌آبادی در این رابطه نظر مشترکی دارند، و پروسه حرکت عاشورا و هدف امام حسین در حرکت سال ۶۰ - ۶۱ هجری را هم در این رابطه تعریف و تبیین و تحلیل می‌نمایند. البته یک اختلاف جزئی هم در این رابطه بین رویکرد خمینی و رویکرد صالحی نجف‌آبادی وجود دارد و آن اینکه «خمینی با رویکرد دگماتیستی حرکت امام حسین در سال ۶۰ - ۶۱ توسط علم لدنی و علم امامت و ولایت تشریحی و ولایت تکوینی امام حسین تعریف می‌نماید»، اما صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید تلاش می‌کند تا «حرکت امام حسین در پروسه عاشورا بر پایه علم بشری و علم عادی تبیین بکند نه مانند خمینی بر پایه علم لدنی و علم امامت و ولایت تکوینی و تشریحی و غیره.»

البته معنای این حرف آن نیست که «صالحی نجف‌آبادی اعتقادی به علم امامت و ولایت تکوینی و تشریحی و علم لدنی امام حسین نداشته‌باشد، بلکه برعکس صالحی نجف‌آبادی منهای اینکه مانند خمینی به همه این علم‌ها با همان تعریف خمینی برای امام حسین قائل است، معتقد است که در جریان عاشورا امام حسین از آن علم‌های لدنی و امامتی و ولایت تکوین و تشریح و غیره ویژه خودش استفاده نکرده است و امام حسین به صورت انسان عادی با علم بشری حرکت کرده است» و لذا از اینجا است که صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید «به صورت غیر مستقیم حتی بعضی از حرکت‌های امام حسین اشتباهی می‌داند، البته سعی می‌کند تا توسط آن فرمول جادویی خودش یعنی تعیین تکلیف و وظیفه امام بر پایه کسب قدرت نظامی و اجتماعی این موضوع‌ها را رفو نماید.»

نکته دیگری که هم خمینی و صالحی نجف‌آبادی بر آن اشتراک نظر دارند اینکه «حکومت و خلافت علاوه بر اینکه برای امام امری الهی می‌باشد (نه امری مردمی) همین حکومت برای امام امری سودمند هم است، زیرا حاکم و امام تنها توسط حکومت و قدرت سیاسی است که می‌تواند به هدف اسلام (که از نظر خمینی و صالحی نجف‌آبادی هدف اسلام فقط و فقط اجرای احکام فقهی اسلام فقهتی می‌باشد نه چیزی دیگر) دست

پیدا کند» بنابراین، از نظر خمینی و صالحی نجف‌آبادی «بدون حکومت و قدرت سیاسی هرگز نمی‌توان در جامعه هدف اسلام را (که به قول صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید اجرای مو به موی فقه اسلام فقهتی می‌باشد) به انجام رسانید.»

مع الوصف، بر این از اینجا است که باید بگوئیم که «از نظر خمینی و صالحی آبادی حکومت و خلافت علاوه بر اینکه امری الهی می‌باشد، امری سودمند هم است، و لذا در همین چارچوب است که هم خمینی و هم صالحی نجف‌آبادی دیدگاه خوارج نسبت به حکومت (که خلافت را امری زائد می‌دانستند) رد می‌کنند و هر دو این‌ها بر این باورند که نه تنها (برعکس رویکرد خوارج به حکومت که معتقد بودند اصلاً به دستگاه خلافت نیازی نیست) خلافت و حکومت برای جامعه امری لازم می‌باشد بلکه مهمتر از آن هر دو این‌ها بر این باورند که امام و فقها حوزه‌های فقهی پس از کسب قدرت نظامی و اجتماعی موظف و مکلف به تلاش برای تحقق حکومت اسلامی در جامعه می‌باشند.»

البته در این رابطه صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید می‌گوید: «زمانی که امام از قدرت نظامی و اجتماعی محروم باشد دیگر وظیفه و تکلیف تحقق حکومت اسلام در جامعه ندارد». مع‌هذا، از اینجا است که صالحی

باید از بعد از وفات پیامبر اسلام جهت اثبات ادعای خود بر دلیل عقلانی و علمی تکیه نکنند، نه بر شخصیت فردی خودشان». یعنی «نباید بگویند، چون ما می‌گوییم، درست است، و دیگر نیازی به اقامه دلیل و برهان جهت صحت ادعای ما وجود ندارد.»

ثانیاً محمد اقبال بر این باور است که «نه تنها حکومت و خلافت امری الهی نمی‌باشد، بلکه مهمتر اینکه مشروعیت حکومت و خلافت تنها توسط خواسته و انتخاب مردم مشخص و تعریف می‌شود.» ●

ادامه دارد

نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید «وضعیت امام حسین در پروسه پنج ماه و دوازده روز عاشورا (از ۲۸ رجب سال ۶۰ تا دهم محرم سال ۶۱) بر پایه همین توان امام حسین نسبت به کسب نیروی نظامی و اجتماعی در چهار مرحله متفاوت تعریف می‌کند». بر این مطلب بیافزاییم که معلم کبیرمان حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری در کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام که مانیفست تمامی اندیشه‌های او می‌باشد، تمامی محورهای فوق را به چالش می‌کشد. چرا که:

اولاً اقبال «پروژه ختم نبوت پیامبر اسلام مشمول پروژه ختم ولایت هم می‌کند» و بر این باور است که «پیامبر اسلام منهای اینکه خاتم نبوت می‌باشد، خاتم ولایت هم است» لذا در همین رابطه است که او معتقد است که «شیعیان برای مدت ۲۵۰ سال ختم ولایت پیامبر اسلام را به تأخیر انداختند». البته محمد اقبال لاهوری «در تعریف ولایت پیامبر اسلام، ولایت را تکیه پیامبر بر شخصیت خودش در راستای اثبات حقانیت کلام و پیامش می‌داند». علی‌هذا، از اینجاست که اقبال می‌گوید «بعد از وفات پیامبر اسلام، دیگر کسی حق ندارد و نمی‌تواند برای اثبات حقانیت حرکت و گفته‌ها خودش بر شخصیت خودش به‌عنوان ملاک حقانیت تکیه نماید». معنای دیگر این حرف آن است که «همه

# «سوره شوری» تبیین مبانی

## «عدالت‌محور» و «شوری‌محور» اسلام قرآنی

### در پست‌چینش ره‌نمایی‌بخش پیامبر اسلام

#### بر پایه «وحی نبوی»

«وَأَمَرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ»، «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»

اسلام است» و گرنه «به‌لحاظ کارکردی قرآن و آیات قرآن اگر بر کوه و جماد نازل بشود هرگز تأثیر نمی‌تواند بر جماد اعم از کوه و غیره داشته‌باشد» چراکه آن چنانکه قرآن در آغاز سوره بقره مطرح می‌کند «این کتاب و وحی نبوی تنها بر انسان‌ها، آن هم انسان‌های متقین می‌تواند تأثیرگذار باشد.»

«ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ  
- الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ  
وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ - وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ  
بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ و ما أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ  
وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ - أُولَئِكَ عَلَى هُدًى  
مِّنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - إِنَّ  
الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ  
لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ - حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى  
قُلُوبِهِمْ و على سَمْعِهِمْ و على أَبْصَارِهِمْ

در آیه پنجم سوره شوری زاویه نگاه قرآن به وحی نبوی تغییر می‌نماید و از یک زاویه دیگر که همان «زاویه کارکرد و فونکسیون وحی نبوی در جهان و انسان می‌باشد موضوع آیه پنج قرار می‌گیرد». لذا همین امر باعث گردیده است که در آیه پنجم سوره شوری «قرآن نسبت به وحی نبوی صورت تبلیغی پیدا کند نه صورت ترویجی و تبیینی، آن چنانکه در آیات سوم و چهارم داشت»؛ و در چارچوب همین رویکرد تبلیغی به وحی است که در آیه ۵ قرآن می‌گوید، «از عظمت وحی نبوی پیامبر اسلام نزدیک است که آسمان‌ها پاره پاره بشود». البته عین همین موضع تبلیغی در باب وحی نبوی پیامبر اسلام، قرآن در آیه ۲۱ سوره حشر هم گرفته است، چراکه در آن آیه هم می‌گوید:

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتَلَكَ  
الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ - اگر ما این قرآن را بر  
کوهی نازل می‌کردیم، آن وقت می‌دیدید که چگونه آن  
کوه خاشع می‌شد و یا از ترس خداوند متلاشی می‌گشت»  
(سوره حشر - آیه ۲۱).

پر پیداست که در هر دو آیه فوق «هدف قرآن تبلیغ از وحی نبوی در برابر مخاطبین و مخالفین حرکت پیامبر

غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - این کتاب (قرآن یا وحی نبوی) که شکی در آن نیست هدایت است برای متقین - متقین آن کسانی هستند که به غیب ایمان دارند و صلوه را بر پا می‌کنند و از آنچه که روزی دارند انفاق می‌نمایند و به وحی نازل شده بر تو ایمان می‌آوردند و به آخرت یقین دارند تنها اینان بر هدایتی که از جانب پروردگارت (توسط وحی نبوی یا قرآن) است، استوار می‌باشند و (با قرآن و وحی نبوی) رستگار می‌شوند. (ای پیامبر اسلام) به حقیقت کسانی که (به وحی نبوی و یا قرآن تو) کفر بورزند بر آنها یکسان است که بیم بدهی و یا ندهی، آن‌ها ایمان نمی‌آورند. خداوند بر دل‌ها و شنوایی آنان مهر زده و بر بینش‌شان پرده‌ای است و آن‌ها را است عذاب بزرگ» (سوره بقره - آیات ۲ تا ۷).

شرح لغات:

ذَلِكَ: برای اشاره به دور مکانی و زمانی است.

كِتَابٌ: مصدر مجرد به معنای نوشتن است.

رَيْبٌ: به معنی شک و بدگمانی است.

هُدًى: مصدر است به معنای راهنمایی است.

مُتَّقِينَ: جمع فاعل اتقاء است یعنی وقایه گرفتن که وقایع وسیله نگهداری است مثل سپر و لباس.

يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع از ایمان است.

غَيْبٍ: پنهان از حواس بیرون است.

آخِرَةٌ: مقابل دنیا است یعنی زندگی دیگر.

یقین: علم قطعی است که دلیل و برهان در انسان می‌تواند به آن برساند.

مُفْلِحٌ: از فلاح به معنای شخم زدن و با سختی عبور کردن و رستگار شدن است.

كَفَرٌ: از جهت لغت به معنای پوشیدن و یا پوشاندن است کشاورز و شب را کافر می‌گویند.

أَنْذَرٌ: توجه دادن به آینده و عاقبت است.

خَتَمٌ: یعنی آن را پایان داد

قَلْبٍ: مصدر است به معنای میان، وارونه، ضمیر و وجدان.

سَمِعٌ: مصدر است به معنای مبداء شنوایی.

أَبْصَارٍ: جمع بصر مقصود نور و بینش است.

غِشَاوَةٌ: پرده و پوشش.

عَظِيمٌ: مقابل حقیر به معنای بزرگ است.

آنچه برای ما از آیات فوق قابل فهم است اینک:

۱ - قرآن و وحی نبوی «فقط بر انسان مختار و با اراده می‌تواند تأثیرگذار باشد.»

۲ - آیات قرآن و وحی نبوی «بر انسان‌هایی که نسبت به حقیقت کفر بورزند، تأثیری ندارد.»



يَسْبُحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ - وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ - (این وحی آن قدر عظیم است که از عظمت آن) آسمان‌ها نزدیک است که از بالا شکافته بشود و ملائکه صاحب وحی را تسبیح و حمد می‌گویند و برای انسان‌ها استغفار می‌کنند. پس بدانید که خداوند غفور و رحیم است و کسانی که غیر از خدا اولیائی می‌گیرند باز خدا نگهبان آنها است و تو (ای پیامبر) بر آنان وکالت نداری) باید عنایت داشته باشیم که در اینجا قرآن به دنبال تعریف جایگاه وحی نبوی و قرآن در برابر مخالفان قرآن می‌باشد و از موضع تبلیغی در این رابطه سخن می‌گوید و تأثیر نهایی وحی نبوی بر همه انسان‌ها از معرفت تا نگهداری تعریف می‌نماید و لهذا در همین رابطه است که در آخر آیات فوق قرآن خطاب به پیامبر اسلام می‌گوید: «اعمال مردم به تو واگذار نشده است تا تو برایشان اصلاح کنی و به این منظور به سوی دین هدایت‌شان کنی، بلکه برعکس تا زمانی که خود انسان‌ها با انتخاب و آگاهی خودشان وحی نبوی و قرآن را انتخاب نکنند حتی اگر تو بخواهی نمی‌توانی در آنها تأثیر هدایت‌گرانه داشته باشی.» ●

ادامه دارد

۳ - کارکرد و فونکسیون قرآن بر انسان و مؤمنان به وحی نبوی، «رستگاری و هدایت در رفتن می‌باشد.»

۴ - قرآن و وحی نبوی «تنها برای آنانی راهنمای عمل می‌باشد که به آن ایمان آگاهانه پیدا کنند.»

۵ - پیش زمینه کسب هدایت قرآن «تقوی و ایمان به غیب و انفاق آنچه که بیشتر دوست دارند، می‌باشد.»

۶ - «فلاح و رستگاری حاصل هدایت‌گری و وحی نبوی در انسان می‌باشد.»

علی ایحال، آنچه که از تفسیر آیات آغازین سوره بقره قرآن برای ما قابل فهم می‌باشد اینکه، «آیات قرآن و وحی نبوی حتی بر انسان‌های بی‌تفاوت و غیر متقی و غیر مؤمن به غیب و کسانی که معتقد به انفاق در زندگی و مؤمن به وحی پیامبر و آخرت نباشند، کمترین تأثیری نخواهد داشت.»

زانکه از قرآن بسی گمراه شدند

زین رسن قومی درون چه شدند

مر رسن را نیست جرمی‌ای عنود

چون تو را سودای سر بالا نبود

مولوی - مثنوی - دفتر سوم - ص ۲۰۴ -  
سطر ۳۷ و ۳۸)

باری، در تفسیر آیه ۵ و ۶ سوره شوری یا شورا («تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ

# «فهم و شناخت تطبیقی نهج البلاغه»

## برای

# «فهم و شناخت تطبیقی قرآن»

# ۱۹

توضیحی و تربیتی نتوانسته بودند به اسلام ایمان واقعی پیدا کنند و تنها تسلیم اسلام شده بودند. با رحلت پیامبر اسلام در زمان خلافت ابوبکر شرایط را مناسب دیدند که از اطاعت حکومت مرکزی سر پیچی کنند و به خصلت‌های جاهلی قبایلی عودت نمایند و دنباله‌رو رهبران و امیران فاسد و شیوخ قبیله و طائف خود بروند. اشتباه بزرگ ابوبکر در این رابطه این بود که جهت مقابله با این واگرایی در میان برخی از قبایل به سرکوب هولناک نظامی آنها پرداخت در نتیجه همین امر باعث گردید که این خلفای به‌جای

۵ - در خصوص موضوع «عدالت اقتصادی» که به‌صورت مشخص امام‌علی از بعد از قبول خلافت (که بر پایه تقاضای کنش‌گران جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه پس از کشتن عثمان صورت گرفت) مطرح کرده است، بدون تردید امام‌علی از بعد از وفات پیامبر اسلام در سال ۱۱ هجری و به‌ویژه از بعد از فتوحات گسترده خارج از عربستان در دوره خلیفه دوم و سوم و سرآزیر شدن غنایم جنگی بادآورده (به مرکز حکومت آنها یعنی عربستان مدینه و مکه) بر این باور بوده است که «بزرگ‌ترین تأثیر و فونکسیون این فتوحات خارجی و سرآزیر شدن غنایم به مرکز حکومت به چالش کشیده شدن توحید اجتماعی، انسانی، نژادی، طبقاتی و اقتصادی جامعه مدینه النبوی پیامبر اسلام بوده است، لازم به ذکر است که از بعد از رحلت پیامبر اسلام (در سال ۱۱ هجری) «خلفای ثلاثه بعد از او اعم از ابوبکر و عمر و عثمان با اوج‌گیری تضادهای داخلی در برخورد با این تضادهای داخلی ناموفق بودند» چراکه آنها نتوانستند «با شیوه‌های دقیق و صحیح مبتنی بر عدالت به حل تضادهای داخلی بپردازند».

به‌عنوان مثال در زمان خلیفه اول از آنجایی که از فردای رحلت پیامبر اسلام برخی از طوائف و قبایل عربستان که در زمان پیامبر تسلیم اسلام شده بودند ولی به‌لحاظ

کار تربیتی و توضیحی و آگاهی‌بخش کار نظامی را در محور برخورد خود قرار بدهند. لذا «بر پایه محور قرار گرفتن کار نظامی توسط خلفای ثلاثه بود که باعث گردید تا فرماندهان و نیروهای نظامی در طول ۲۵ سال بعد از وفات پیامبر اسلام به‌عنوان پرنسپ‌های اجتماعی و دینی مطرح بشوند». از آن مهمتر اینکه این امر باعث گردید تا به‌خصوص «از زمان خلیفه دوم موضوع فتوحات خارج از عربستان به‌عنوان یک استراتژی جهت حل تضادهای داخلی در دستور کار دو خلیفه دوم و سوم قرار بگیرد که خروجی این امر آن گردید تا اقتصاد غارت و غنیمتی در طول ۲۵ سال پس از وفات پیامبر اسلام به‌عنوان اقتصاد حکومت مرکزی مسلمانان بشود؛ که البته «جایگزین شدن اقتصاد غارت و غنیمتی تنها شروع یک بحران بزرگ در جوامع مسلمین در دوران خلیفه دوم و سوم بود نه تمام آن» زیرا در چارچوب «اقتصاد غارت غنیمتی حکومت مرکزی منهای اینکه جنگ‌سالاران به‌عنوان پرنسپ برتر جامعه درآمدند» (و تا آنجا این جنگ‌سالاران رشد کردند که وقتی آنها به سرزمین‌های فتح شده وارد می‌شدند بیش از پیامبر اسلام و امام‌علی برای مردمان سرزمین مورد احترام قرار می‌گرفتند) از آن مهمتر اینکه «خود این

غنایم از آنجایی که توسط خلفا به‌صورت رانتی تقسیم می‌گردید باعث ظهور تضاد طبقاتی در جامعه مسلمین شد»؛ که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم که «رشد پرنسپ ضد انقلابی و ضد مردمی افرادی مانند معاویه ابی سفیان مولود همین استراتژی فتوحات و جایگزینی اقتصاد غارت غنیمتی خلیفه دوم و خلیفه سوم بود».

در همین رابطه بود که «امام‌علی با قبول خلافت (بعد از ۲۵ سال که از رحلت پیامبر اسلام گذشته بود) جهت بازتولید جامعه مدینه النبی پیامبر اسلام اولین موضوعی را که به چالش کشید، استراتژی فتوحات خارجی خلفای پیشین خودش بود» چراکه امام‌علی به‌درستی دریافته بود که «بدون به چالش کشیدن استراتژی فتوحات خارجی او نمی‌تواند تضادهای هولناک طبقاتی که در جامعه مسلمین به وجود آمده بود است به چالش بکشد». همچنین امام‌علی دریافته بود که «بدون به چالش کشیدن استراتژی فتوحات او نمی‌تواند اقتصاد غارت و غنیمی ایجاد شده را به چالش بکشد» و باز امام‌علی دریافته بود که «بدون به چالش کشیدن استراتژی فتوحات و بدون به چالش کشیدن اقتصاد غارت و غنیمتی او نمی‌تواند جنبش عدالت‌خواهانه خودش

را در مبارزه با تضادهای عظیم طبقاتی و اقتصادی و اجتماعی مادیت و اعتلای اجتماعی بدهد.»

بدین ترتیب بود که اگرچه عمر بن خطاب خلیفه دوم توسط استراتژی فتوحات توانست به صورت مکانیکی و موقت بر تضادهای داخلی غلبه بکند اما آفات این استراتژی انحرافی در زمان خلیفه سوم به صورت تضادهای هولناک طبقاتی مادیت پیدا کرد و ظهور همین تضادهای طبقاتی فراگر و گسترده بود که باعث گردید تا جنبش عدالت خواهانه به صورت فراگیر در سرزمین های فتح شده و در رأس آنها در مصر روندی رو به اعتلا پیدا کند که البته سرانجام آن به قتل عثمان و انتخاب امام علی توسط کنش گران همین جنبش عدالت خواهانه فوق انجامید.

پر پیدا است که با جانشینی امام علی به جای عثمان بن عفان (خلیفه سوم) توسط انتخاب و بیعت کنش گران جنبش عدالت خواهانه اگر چه امام علی از بعد از رحلت پیامبر اسلام در مرکزیت جنبش عدالت خواهانه اپوزیسیون حاکمیت قرار داشت با قبول خلافت توسط فشار کنش گران جنبش عدالت خواهانه مردم مصر و مدینه مسئولیت حرکت عدالت خواهانه امام علی در زمان خلافت اش به مراتب سنگین تر گردید. بر این

مطلب بیافزاییم که «رویکرد امام علی در شورای جانشینی عمر در برابر درخواست عبدالرحمان بن عوف (که خطاب به امام علی در آن شورا گفت: «من بیعت می کنم با تو به شرط کتاب الله و سنت رسول و ادامه رویه شیخین») و عدم قبول خلافت توسط امام علی به علت «عدم قبول ادامه رویه شیخین» در شورای جانشینی عمر و پاسخ منفی امام علی به عبدالرحمان بن عوف و اعلام امام علی در آن شورا که گفت: «من به کتاب و سنت رسول خدا و رویه خودم حاضر به قبول خلافت هستم» (نه رویه شیخین) همه و همه نشان دهنده آن می باشد که «امام علی در فرایند پسا رحلت پیامبر اسلام رهبری اپوزیسیون عدالت خواهانه بر علیه شیخین در دست داشته است» و اصلاً و ابداً این چنین نبوده است که امام علی بالبداهه (در جریان اعتلای جنبش عدالت خواهانه مردم مصر و مدینه بر علیه عثمان) نمایندگی این جنبش در مذاکره با عثمان را در دست بگیرد و اصلاً چنین نبوده که کنش گران جنبش عدالت خواهانه مردم مصر و مدینه به صورت بالبداهه پس از قتل عثمان برای انتخاب جانشینی امام علی به سوی او حرکت کنند، هر چند که امام علی هرگز طرفدار قتل عثمان توسط کنش گران

جنبش عدالت‌خواهانه نبوده است ولی حتی بعد از قبول خلافت امام‌علی هرگز حاضر نشد که کنش‌گران جنبش عدالت‌خواهانه مصر و مدینه که در قتل عثمان دخالت داشتند تحویل معاویه و غیر معاویه جهت محاکمه بدهد و حتی حاضر نشد که توسط دستگاه قضائی خود امام‌علی محاکمه بشوند که البته همه این‌ها نشان دهنده پیوند جنبش ۲۵ ساله اپوزیسیون عدالت‌خواهانه تحت رهبری امام‌علی (در فرایند پسا رحلت پیامبر اسلام) با جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه بوده است.

بدون تردید همین رویکرد امام‌علی باعث گردید تا پس از قبول خلافت «او در اجرای همین رویکرد سه مؤلفه‌ای استوار بر کتاب‌الله، سنت رسول‌الله و رویه خودش حرکت کند» و البته باز در ادامه همین رویکرد بود که او سه محور در دستور کار خود قرار داد که عبارت بودند از:

اول - نفی استراتژی فتوحات خلیفه دوم و سوم.

دوم - نفی اقتصاد غارت و غنیمتی خلفای قبل از خودش.

سوم - به چالش کشیدن تضادهای طبقاتی و اجتماعی به وجود آمده در جامعه در طول ۲۵ سال پسا رحلت پیامبر.

پر واضح است که با این رویکرد سه

مؤلفه‌ای امام‌علی بود که از فردای قبول خلافت توسط امام‌علی جنگ داخلی به‌وسیله طبقه برخوردار و جنگ‌سالاران گذشته که بدل به طبقه جدید در جامعه مسلمان شده بودند (و تا پایان خلافت پنج ساله او ادامه داشت) بر امام‌علی تحمیل گردید. بدون تردید تحمیل این جنگ داخلی استخوان‌سوز پنج ساله بر امام‌علی حداقل هزینه‌ای بود که امام‌علی در راستای رویکرد و جنبش عدالت‌خواهانه خود مجبور به پرداخت آن بود. هر چند که در تحلیل نهایی «همین جنگ مثلث قاسطین و مارقین و ناکثین داخلی در طول ۵ سال عمر خلافت امام‌علی باعث شکست جنبش عدالت‌خواهانه امام‌علی گردید» ولی نباید فراموش کرد که «اگر چه امام‌علی در عرصه این استراتژی شکست خورد و کشته شد راه او به‌عنوان تنها استراتژی بازتولید حرکت پیامبر اسلام باقی‌ماند که عاشورای ۶۱ امام حسین در کربلا یکی از آشفتگی‌های همین استراتژی عدالت‌خواهانه امام‌علی بود.»

لذا بی‌مناسبت نبود که امام حسین در منشور حرکت عاشورای خود (در ۲۸ رجب سال ۶۰ در زمان هجرت از مدینه به مکه) که تحت عنوان وصیت‌نامه‌اش به برادرش محمد حنیفه داد، فرمود: ●

ادامه دارد